مخزن احمدی

۱۲۹۹ھ

ہ حبیبیہ — ۴۔ مین بازار داتا دربار — لاہور — قیمت:

ومن یتوکل علی اللہ فهو حسبه

[illegible]

مخزن احمدی

۱۲۹۹ھ

[illegible] کاشف رموز خفی و جلی [illegible]

حسب الحکم جناب معین الدولہ وزیر الملک نواب محمد علیخان صاحب بہادر صولت جنگ دام اقبالہ

در مطبع عام مفید آگرہ زیور طبع پوشید

على شيخنا وسيدنا و
هادينا ومرشدنا امام
الله والدين وخليفته
باليمن السيف الهند
السيد احمد
مجدد مائة ثالث عشر

اللهم البس خصوصا
الا سلام ويحيون بهن
الذين يحيون الدين و
والصفاء البررة الكرام
الابرار على اهل الجنة
السلام من الملك المبين
جهاده من بعده ثم
رجاله وفق اشغف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى لا اله الا هو المحمود فى كل حين واوان وكل الحمد من
الحامد والمحمود منسوبون اليه بلا اقامة الدليل والبرهان وكل
منطق اهل التصور والتصديق وان كانوا ذوى الحكمة البالغة
والبيان من اصناف الحيوان والاملاك والانس والجان واصلى
واسلم على احمد الذى بشر ابن البتول باته بظهر بعدى خاتم
نص النبوة والرسالة نبى السيف الذى هو فارس مضمار الهداية
ومنقذ الخلق عن الضلالة صاحب المعجزات والكرامة وباق ملة
ودينه الى يوم القيمة فطوبى لنبى السيف اذ سل سيفه اخرج
المشركين عن جزيرة العرب بعهده وعلى اله واصحابه كانوا حزب الله

٢

بعد ... فى الدنيا ...
... ما ويد ...
... ثانى ...
اللهم احشرنا ...
وحزبه برحمتك يا
ارحم الراحمين ...
... ويا
بالله ربا ... الكعبة
الاسلام دينا ... قبلة وبالصديق و
الفاروق وذى النورين ...
والمرتضى ... ائمة وبالسيد
احمد ... مرشدا ...
على ... الشهادة نحيى
وعليها نموت وعليها نبعث
يوم القيمة ...

نظم

الا ای کلیدِ قلم بر قدم
خدایت دو صد بر تها بر قدم

کلیدِ در ملک هستی توئی
طرفدار بالا و پستی توئی

پس از نورِ احمد ز ملک قدم
تو در ملک هستی نهادی قدم

تو اول خدا را نمودی سجود
ز تو کائنات آمد اندر وجود

توئی مادر جمع را خوش پسر
سخن در جهان از تو شد منتشر

ببین آن چه چاره سازی توئی
کمین نقشبندی مجازی توئی

ز تو کار عالم سراسر روا
ترا دست گیرند شاه و گدا

طرازندهٔ نقش قدرت توئی
ز فوارهٔ حوض قدرت توئی

توئی کفچهٔ دیگ تقدیرها
توئی یاور دست تدبیرها

توام مستشار و منت چون مشیر
من و تو هم یاور و دستگیر

بتالیفِ این نامهٔ دلنواز
مرا دستگیری کن ای چاره ساز

که تا مخزن احمدی وا کنم
دوکان جواهر مهیا کنم

بدوکان یکی فرش زرین نگار
بیندازم از فضل پروردگار

سپندی بر آتش بسوزم روان
که از چشم بدزان بیابم امان

پس آنگه نشینم بدوکان درون
بچینم جواهر بران گونه گون

خریدار آن گوهر ارجمند
نباشد بجز شاه بخت بلند

زدادش بیکبار بیدادگر — بعهدش چو عنقا شده ستمگر
زعدلش بر روح فاروق دین — کند روز تا شب بر اره آفرین
عجب گونه شمع عدالت فروخت — که بیداد بر دست چوبه روانه سوخت
در او بود مامن عالمان — بود مخزنش مخزن عالمان
زجودش چو بر عالمان بست مود — از و در مسندم علم داد و نمود
از این جمله اوصاف وصفی نکوست — که او همچو مغز است و عالم پوست
من آن وصف کان سر وصفهاست — در اینجا اگر می نگارم بجاست
که در راه دین خواجه تاش من است — معاد و معاش من است
خلافت چو از مرشدم یافته — بروت قوی دیو برتافتم
نهاده قدم بر هوا و هوس — شد از پرتو مهر او فیض رس
چو طوبی بود ظل او لاکلام — در و مستظل خلق و عالم تمام
همان عزت احمد از هر کنار — رسیدند در ظل آن نامدار
بر اندازه حال بر هر کسی — تفقد نماید بر ایشان بسی
کنون همچو گل سر بسر گوش شو — ز احوال این بلبل نو شنو
که در باغ احمد شود نغمه سنج — بتالیف این نسخه بردست رنج
بحکمت چهل ساله احوال پیر — نوشتم درین نامه دلپذیر
چو در کار دنیا که باشد دنی — نمودی کجی مفلسان را غنی

حکایت محمود غزنوی

یکے از الٰہی بدو شرفصل خواند / ز علم ریاضی دگر حرف راند
یکے راز گفتی ز علم نجوم / کز این وقت سعد است و آن وقت شوم
یکے علم طب را بیان ساختی / ز قانون او درایت افراختی
ز علم حدیث و ز تفسیر نیز / ادیبے بیان کرد بسیار چیز
یکے زان ز اخلاق گوہر فشاند / سخن بین کہ تا عرش اعظم براند
یکے علم تاریخ میکرد نقل / کزو عبرت آموز میگشت عقل
ز زہد و رقائق آن یک آغاز کرد / درے از تصوف دگر باز کرد
یکے نکتہ از علم تسخیر گفت / دگر نسخہ چند ز اکسیر گفت
شہنشاہ گفت اے خرد پروران / مرا ہست یک مشکل اما گران
گر آن مشکلے حل نماید کسے / ز من مال و دولت بیابد بسے
بگفتند کای شاہ عالی جناب / بگو زود تا باز گوئیم جواب
بفرمود میخواہم اے بخردان / کہ نامم بعالم بود جاودان
یکے گفت یک قلعہ بس بلند / بنام خودش سازای ہوشمند
یکے گفت اے شاہ کشور کشا / بنا کن پل و چاہ و مہمان سرا
یکے گفت شہر نو آباد کن / یکے گفت ہان داد کن داد کن
شہنشاہ چو بشنید از ایشان جواب / بفرمود کاین جملہ دیدم خراب
گرفتم کہ یکجا اگر ساختم / چہ سود ار نہ ہر جا بپرداختم

۵

قصیده مصنوعه بصنعت توشیح

ایاز خردمند والا گهر — چو در محفل شاه سفت این گهر
گهرهای احسنت از هر کنار — نمودند یکبار بر روی نثار
شگفته ز شادی چو گل گشت — هزار آفرین بر چنین گفت گفت
الا ای خردمند روشن ضمیر — ازین قصه حصه خویش گیر
ز شهنامه تا مخزن احمدی — بهبین فرق بسیار گر بخردی
دران ذکر اهل ظلوم و جهول — درین ذکر از اهل بیت رسول
چو زین باغ نامت بود در جهان — صله زود بخش از پی باغبان
ازین داعی الخیر و خدمت گذار — یکے عرض بپذیر ای نامدار
بنجش انچه بخشی دلم شاد کن — ز هی بخشش و ز رنجم آزاد کن
الهی بود تا الهی کتاب — تو نواب را خورم و کامیاب
بداری بفضل خودش جاودان — سپس کن بجال منشی مهربان
علی مخزن احمدی باز کن — گهرپاشی خویش آغاز کن

چون پایه ممدوح ارجمند بغایت بلند است و تشنگان صافی درونان دریا نوش را تسلی بدین چند ابیات مثنوی میسر نشد برای سیرابی ایشان به تیندی فوارهٔ خامه یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح که معنی مدحیه ممدوح از سه وجه مصرعش مے برآید مستمعان را غریق بحر حیرت مینماید و ابواب تحسین و آفرین برروی محرر رساله میکشاید و آن اینست

روی خوبش چو نایدم بنظر ریزم از دیده خون بلبل و تمار
آتش انداز خانمان وفا از ستمگاریش اجل بیکار
لب او چشمهٔ زآب زلال لال مانم بوصفش از گفتار
دست بر دل ازو نهاد خرد دل ازو دست شسته از هر کار
وه چه قدش تمام آفت سرو وه چه رویش تمام رشک بهار
لطف او هست مایهٔ اقبال لازم قهر او بود ادبار
هر دو زلفش بسان مار سیاه برگرازند مرد زار و نزار
می خرامد بناز و میدانم گر او با اسیر من شده یار
سرو سر کرده عقول نفوس سر فراز از جملهٔ امصار
گردش کرده ممکن ز تخت خاک کلمات لیاست از ایثار
یاد حاتم نبیند او نه کنی یار من این سخن بخاطر دار
نام بخل از جهان شده پنهان تشنه تا میکند زر و دینار
پاسبانش بماه گفت مخسپ پی حفظش بدیده خواب میار
روز رزمش بود مدحت گر رستم و زال گیو نیزه گذار
وعده از بخشش و سخاوت او وای ویلا کنان رود فی النار
رنگ گل از رخش پریده مگر رفت خلقش بجانب گلزار
آستین پاست بر دو کان خطا آستانهاش مرکز اخیار

رایت عدل تو چو گردد نشر — رخ بتابد ستم ز شهر و دیار
آفتابی با آسمان ضیا — آن دو دست تو ابر دریا بار
فلک تو شمع دانش است شگاف — کلک آمد مطالع انوار
ام علم است مجددت گوی — یا گرست مخزن اسرار
شیخ ابجو و معدن الانعام — مفلسان راست مخزن ادرار
یا وریکسان بصد تشنگی — یا ریش بهر مفلسان درکار
آسمان رفعتا جهان سخا — این قصیده نگر چو باغ بهار
یک چمن صد هزار گل و روی — یک فلک پر ز صد هزار اقمار
اگر از گوش دل کنی اصغا — آفرین باد گوییم بسیار
کیسهای مراد این غمناک — کن پر از سیم و گوهر شهوار
که اکنون بصد هزار ادب — بدعاهای تو کنم تکرار
رو نهاده بخاک و کبر ز سر — رسته از قید هستی و پندار
ارض و افلاک تا ز امر خدا — این بود ساکن آن بود سیار
سر و سروران تو باشی ذیب — سر تو سبز بخت تو بیدار
تا بود دشمنت بقید حیات — تن او خسته باد جانش فگار

اکنون قبل از شروع کتاب مستطاب که موسوم به مخزن احمدی است
ترتیم شجرهای ثلثه که عبارت از نسبت نقشبندیه و قادریه و چشتیه است

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین

9

اما بعد سید محمد علی ...

هادی و تنش محمد زاهد است	آنکه رب العالمین را شاهد است
مرشد پاکش عبید الله بدان	خواجه یعقوب است پیرش بیگمان
مرشد پاکش بدان بیچون و چند	آن بهاء الحق والدین نقشبند
رهبر او حضرت میر کلال	خواجه باباست پیرش بیمثال
مرشدش خواجه علی رامیتنی	خواجه محمود است پیرش همی
خواجه عارف رهبرش دان ای پسر	خواجه عبد الخالق او را راهبر
خواجه یوسف مرشدش بی قیل و قال	رهبر او بو علی فرخنده فال
مرشد او بو الحسن خرقانی است	آنکه از حق باقی از خود فانی است
بو الحسن از بایزید ارشاد یافت	او ز جعفر صادق این ارشاد یافت
جعفر صادق امام روزگار	کرد بیعت راز قاسم آشکار
مرشد قاسم بجز سلمان مدان	رهبر او حضرت صدیق خوان
صدر دین صدیق اکبر قطب دین	مستفید آمد ز ختم المرسلین
نسبت دیگر کنم بر تو بیان	آن امام جعفر صادق عیان
داشت این نسبت ز آبای کرام	بر سر شان صد درود و صد سلام
یا الهی از طفیل این کبار	در دو عالم جمله حاجاتم برآر

هرچون در شجره طیبه آن که بوستان الهی و گلبند گلستان فیض
تا شناسی بنام این کمینه معتقد دیرینه از مولانا محمد اسمعیل صاحب که

عبدالقادر جیلانی و در طریقهٔ نقشبندیه از روح مقدس حضرت امام الشریعة
والطریقة حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند بخاری متحقق گردید و در طریقه
مجددیه محمدیه بلا توسط احدی از جناب حضرت حق مستفید گردیده
و این حصول مقام و نسبت اگرچه محض بفضل الٰهی متحقق شده لیکن آنرا
سببے از اسباب ظاهره نیز می باید و آن سبب در حق این فقیر دعای
حضرت پیر و مرشد خود است و وجه ثانی انسلاک بطریق بیعت و اجازت
در سلک مشائخ طرق مذکوره و آن برین وجه است که این فقیر را انتساب
بیعت و اجازت بجناب قدوة العلماء المحدثین و وارث الانبیاء والمرسلین و
حجة الله علی العالمین مولانا و مرشدنا الشیخ عبدالعزیز است و ایشانرا
از جناب والد ماجد خود شاه ولی الله است و ایشانرا از جناب والد
ماجد خود شیخ عبدالرحیم است و ایشان را در طریقهٔ چشتیه بجد امجد
خود شیخ رفیع الدین است و ایشانرا از شیخ قطب عالم و ایشانرا
از شیخ نجم الحق جائین لده و ایشان را از شیخ عبدالعزیز و ایشانرا
بقاضیخان یوسف ناصحی و ایشان را از شیخ حسن طاهر و ایشانرا
بسید راجو حامد شاه و ایشان را از شیخ حسام الدین مانکپوری
و ایشانرا از خواجه قطب عالم و ایشانرا از شیخ اخی سراج و ایشانرا
به سلطان اولیا حضرت نظام الدین و ایشانرا بامام الزهاد

١٠

علو دینوری ... خواجه ابو محمد چشتی ... خواجه حذیفه مرعشی ... ابراهیم ادهم بلخی ... فضیل بن عیاض ... عبدالواحد ... حسن بصری ... علی

اجمعین و همچنین شیخ عبدالرحیم قدس سره را انتساب بیعت و اجازت در طریقه
قادریه بسید عبد الله اکبرآبادیست و ایشانرا بسید آدم بنوری و ایشانرا
بجناب امام ربانی قیوم زمانی مجدد الف ثانی حضرت احمد سرهندی و ایشانرا
بجناب والد ماجد خود شیخ عبدالاحد و ایشانرا بشاه کمال و ایشانرا بشاه
فضیل و ایشانرا بسید گدا رحمن و ایشانرا بسید شمس الدین عارف و ایشانرا
بسید گدا رحمن ابن ابی الحسن و ایشان بشیخ شمس الدین صحرائی و ایشانرا
بسید عقیل و ایشان را بسید بهاء الدین و ایشانرا بسید عبدالوهاب و ایشانرا
بسید شرف الدین قتال و ایشانرا بسید عبدالرزاق و ایشانرا بجناب غوث
اعظم سید محی الدین عبدالقادر جیلانی و ایشانرا بشیخ ابی سعید مخزومی و ایشانرا
بشیخ ابی الحسن قرشی و ایشانرا بالشیخ ابی الفرح طرطوسی و ایشانرا بالشیخ عبدالواحد
بن عبد العزیز تمیمی و ایشانرا بشیخ ابی بکر شبلی و ایشانرا بسید الطائفه جنید بغدادی
و ایشانرا بشیخ ابی الحسن سری سقطی و ایشانرا بشیخ معروف کرخی و ایشان را
بامام علی رضا و ایشانرا بامام موسی کاظم و ایشانرا بامام جعفر صادق و ایشانرا
بامام محمد باقر و ایشان را بامام زین العابدین و ایشانرا بسید الشهداء امام
حسین رضی الله عنه و ایشانرا بسید الاولیاء خاتم الخلفاء حضرت علی مرتضی
کرم الله وجهه و ایشانرا بسید الانبیاء محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه
وسلم چون از خوان احسان نعمتهای بیدریغ گونه گون پیش ره داده

11

بن سید محمد هدی بن سید علیم الله نقشبندی بن سید محمد فضیل بن سید محمد معظم
بن سید احمد بن قاضی سید محمود بن سید علاء الدین بن قطب الدین ثانی بن
سید صدر الدین بن سید زین الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید
قیام الدین بن سید صدر الدین بن سید رکن الدین بن سید نظام الدین
بن سید قطب الدین کرمی بن سید احمد مدنی بن سید یوسف بن سید عیسی
بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید عبد الله بن
سید محمد ثانی بن سید عبد الله الاشتر بن سید محمد صاحب النفس الذکیه بن سید
عبد الله محض بن سید حسن مثنی بن سید حسن مجتبی بن علی مرتضی رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین ولادت باسعادت حضرت سید المجاهدین در
شهر صفر بعد گذشتن یکهزار و دو صد سال در سنه اول قرن ثالث عشر از هجرت
خیر البشر صلی الله تعالی و آله وسلم در قصبه رای بریلی سرکار مانکپور مضاف
صوبه اله آباد واقع گردیده و چون سن شریف حضرت ایشان بچهار سال و چهار
ماه و چهار یوم رسید موافق معمول شرفاء هند والد بزرگوار ایشان بعلم سپرده
بمکتب نشانیدند حضرت ایشان چون سائر اطفال بتعلم استاذ خود هیچگاهی
تن نمیدادند و هیچ رغبت نداشتند و هر چند که استاذ ایشان در باره تعلیم
جد و جهد بلیغ بکار می برد اثری بر آن مترتب نمی شد و در آوان طفلی از
میراث امیت که از نبی الامی حضرت حق تعالی در جبلت شریف ودیعت

تشریف می بردند و استفسار حال شان می نمودند و میگفتند که اگر هیزم
و آب و آتش آنچه که درکار باشد بے تکلف بفرمایند که حاضر کنم اہل محله و جوار
و ہمسایگان که ایشان و آبائے ایشان در زمره مریدان جد بزرگوار
حضرت ایشان بودند با وجود حاجت مسئلت این امورات از ایشان مضایقه
میکردند و میگفتند که این چه امر معکوس است که خدمتگذاری ما میخواهند
حالانکه من و آبائے من از قدیم الایام غلامان خاندان عالیشان جناب
هستیم جناب موصوف دقیقه در فضائل خدمتگذاری ضعفا و مسکینان
و محتاجان بر ایشان چنان میخواندند که هر یک را گریه دست میداد اکثر چنین بوده
است که در خانه متعلقان و ہمسایگان تشریف برده ظروف آب را تفحص
میکردند و چون خالی می یافتند فی الفور برداشته پر کرده می آوردند و
هر که را احتیاج از هیزم سوختنی می داشتند این معنی غنیمت پنداشته
شادان و فرحان بسوے صحرا در وقت از وزگردیده و ردائے مبارک خود
پشتاره هیزم بسته و بر سر نهاده او را عنایت میفرمودند برادران حضرت
ایشان از وقوع ہمچنین امورات نوعی تشنیع و ملامت می نمودند که بیگانه و
یگانه رسوئے بر تن میخواست لیکن حضرت ایشان از استماع آن ما متغیر نمی
گشتند یاد دارم که در ہمون ایام هفت کس از برادر و خشار که یکی
از آنها آن حضرت ہم بودند باراده لکهنؤ از راے بریلی سفر اختیار کردند

بودند بجاری برفرموده حضرت در گلیم مبارک همه احمال و اثقال خویش درهم
ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفقا را سبکدوش نموده بفراغ
بال کشاده پیشانی پیش پیش سوار و پیاده خندان و فرحان میرفتند و
می فرمودند ای یاران و برادران هرچه که احسان امروز بر من کردید بعهده
اداے شکران بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل
که لکهنو بود رسیدند بعد ازان ایشان و جمیع برادران تلاش روزگار
که موجب قوت لایموت انسانیست مشغول و مشغوف گشتند و چون جماعت
برادران بجز زاد راه قلیل چیزے برائے مصارف اوقات نداشتند تا اخر
معاش روزمره بر نفس ضرور افتاد و تجسس این دو مشکل یعنی تلاش از
تلاش روزگار و قوت روزمره دست نهایت حیران و پریشان بودند و
روزانه و شبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضے ازیشان یکدو جزو کتابت
مختصرات نقل کرده یا معیشما نوشته وقت شام میفروختند و بعضے ازیشان
قطعه پارچه خریده کلاه و کیسه دوخته بمعرض احتیاج می آوردند و حضرت
ایشان بسرکار امیری که نهایت تنگدست بوده محبت سادات نوعی داشت
که بجای او دیده نشد یک بخش برائے حضرت طعام روزمره مقرر کرده
بود بجماعت یاران هر روز وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون
طعام هر کس فراهم شدی نخورش یاران بجز دال نبودی و نا نخورش

ازان بیش رئیس حسب الساداتِ مذکور را از والی لکھنو پروانگی نگهداشت
صد سوار جدید نافذ گردید باستماع این خبر شناسائیان روزگار قریب هزار
سوار درست به یراق و ساز و سلاح فراهم شدند رئیس مذکور عند الملاحظه
وجاهت سواران و درستی اسباب آنها حیران و متحیر مانده فیما بین ده کس
یک اسامی سوار حصه افتاد و همین وتیره رسیدی دو اسامی سوار بحصه
حضرت ایشان افتاد بواد بدیا یعنی برادران و عزیزان را که مردم داشت
و بعنایت ایزدی امیدوار کرده کسانیکه واسطه برادری و تعارف
نداشتند فی سبیل شد با آنها هر دو اسامی دادند رئیس مذکور باستماع
یعنی برگو نه حضرت ایشان را امیدوار ساخت درین ضمن والی لکھنو
را سفر برای سیر و شکار بطرف کوه بسار رو داد حضرت ایشان نیز رفاقت
والی موصوف را با یاران بتلاش معاش سفر اختیار نمودند بنده با دیگر امیدان
که در رفاقت حضرت ایشان بودیم بهوس نوکری دران سفر همراه گشته
درین سفر همراه آنحضرت حال اقبال رفقا بنحوی که از خروج وطن بر خود حضرت
گردیده بودند مرتی و اجرا داشتند و ذره هم فرو گذاشت نکردند مدت سه
ماه درین سفر ماندیم جز صحرا بجایی ذوق کشتی و صعوبت سرما و گرما یکجا
بجهت بنا ماند رئیس مذکور در خدمت مستطور در آمدی و عمر و امروز و
فردا همین دیشان که حقفال را بتعریف امکیال میداد مدتی غیبت حفظ

ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار | ۱ | بگذارند و سر طرهٔ یاری گیرند

یاران مذکور الصدر خصوصاً مولف این رساله که محبت دنیا در جذر قلوب
شان جا گرفته بود و هیچ کس نمی شنود بلکه استهزا می نمودند و چون دیدهٔ
بصیرت ایشان که بغشاوهٔ هوا و هوس تیره و مکدر گشته نور وعظ و پند کبیر
و در آئینهٔ قلب قاسی هیچگونه اثر نمیکرد و ضیاء این شمس منیر باموشکور
را چون دیدهٔ ... نفع نمی بخشید تا آنکه شبی آیات یأس و ناامیدی از
صیحت مشنوی از صفحهٔ حال ایشان برخواندند این کمینه را بگوشه برده
بالخصوص چون جواهر پندار چند از رنگ و غش ساخته پوست کنده فرمودند
١٨ که فردا پس فردا راهی دهلی خواهیم شد خواهیم که تو رفاقت اختیار نکنی
عرض کردم که صاحب بجز جامه که پوشیده اند هیچ اسباب سفر ندارند باین
شنیدستی صاحب که کوه تحمل و وقار اند البته متحمل این بار گران خواهند شد
بنده را که موی ضعیف است تحمل این کوه گران امکان نیست بزین الجرا
دو سه روز نگذشته بود که روزی بلشکر والی لکهنؤ که در آن بودم کوچ
نموده همراهی آن رفته بودیم و نصف النهار بمنزل رسیدیم و یاران حضرت
بر دیره گاه مجتمع شدیم آنحضرت را نیافتیم تا شام تجسس در شکل سواران و
پیادگان و توپخانه نمودیم جائی اثر شان پدیدار و نمودار نشد و هیچکس
نشان نداد و چون آن سفر در رسید محمدی که جنگل مشهور و مسکن سباع و

16

آمد شبش بفاقه گذشته بود و بطمع شکم سیری با اجرت بگرفتم او را زندان ولغزش
کنان و گریان و پریشان قدم براه می نهاد که این جوان ناگاه با من دوچار
شد و حالت ملال دیده و بی اختیار اشکبار گریه و گفت ای جوان این حمال ضعیف
را بچه اخطر و تعدی گرفتی از خدا نمی ترسی گفتم که من او را بتعدی نگرفته ام بلکه
با اجرت چند فلوس بمنزل اجیر کرده ام حضرت ایشان باو متوجه شده تفتیش
حالش فرمودند اجیر گریان شده بعرض رسانید که دو شب فاقه کرده ام و امروز
بناچاری این بار بسر برداشتم حضرت دست بمن دراز کرده بصد تضرع و زاری
فرمودند که اجرت این اجیر گذاری ای جوان و اما منتظر فرحق باش من فی الفور
چند فلوس او را بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بسته بر فرمودند
که بخاطر چندی بر زنجیر نهایت نشین و راحت گزین و نقش راست
کن بمجرد شنیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه درختی بنشستم و بمجرد
نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم و از بنده فرمودند که این بارکش را رخصت
اجیر نشود ماورم ممنون احسان خود نما من ترسان ترسان بحضرت ایشان
گفتم که چون سیمای صالحین بر چهره تو هویداست و آثار عقل و کیاست
از ناصیه ات پیداست عجب از شما این سخن که تکلم آن از اطفال خورد
سال معقول نیست سرزده حضرت فرمودند چگونه گفته که درین وادی انج...
درین ... ستم شوق میشود جز من و تو دیگری نیست از منزل

۱۷

در جنب متصل نشستند حضرت شیخ از جناب ایشان پرسیدند که از کجا تشریف آورده
فرمودند از رای بریلی متعلق لکهنؤ ارشاد کردند از کدام قوم گفتند سیادت
شام محسوب ... فرمودند از سید ابوسعید و سید ابوالنعمان مطلع هستید گفتند
اول جد مادری بنده و دوم عم حقیقی بنده بود حضرت شیخ برخاسته باز
مصافحه و معانقه نمودند و پرسیدند که ... صعوبت ... این سفر چرا
بر خود اختیار نموده اند گفتند ذات مقدس ... را غنیمت دانسته برای طلب
او تعالی بجناب شما اینجا رسیدم فرمودند ... پدری و مادری شما هم
نفحات خدمت ... است فائز خواهید شد نگاه بجادی ... فرمودند که سید
صاحب را در مسجد اکبرآبادی که مسکن برادرم مولوی عبد القادر است
دست ایشان بدست نابرده واده بگویند که مهمان عزیز را حاضر هستند
مفصل خواهم گفت غنیمت شمارند و حتی الامکان در خدمتش تقصیر نکنند حضرت
ایشان موافق فرموده عمل نموده در مسجد مسطور منزل گزیده بعد انقضای چند
ایام شب جمعه بشرف بیعت جناب مستطاب ... مشرف و کامیاب گشته
در طرق ثلاثه که عبارت از چشتیه و قادریه و نقشبندیه مستعد و مستفیض گشتند و
در سنه ... بعد ... دویست و بیست و دو سال ... سعادت
... و عطیه کبری بحضرت ایشان ... اول جمعه ... آنحضرت
بحضرت سید المجاهدین ارشاد ... لطیفه اول ذاکر ...

[illegible]

متوجه بدانکه بیکه بابت زلف و آفاق است باید شد و بسوی هر جزوی
زا جزوی عالم کبیر که متصور نو شود و بتمام بحضور نعمت تمام بجزئی توجه کند کن
و نهایت تفکر نهایت … از … تا فوق … محفوظ در … زموده
شریف عمل نموده بعد گذشتن یک ساعت نجومی از بدن … [illegible]
… الله … [illegible] … گشته بود … [illegible]
… [illegible] … ساعت گریان
و خندان … و حیران بخدمت سید العابدین رسیده سر بزانوی …
نهاده … کرده که خدا … این صورت را دست
… آمد … شک و شبهه … حالت جذب
… [illegible] … دست شریف بر پشت این
ضعیف نهاده … بکار دنیا مشغول باش … معامله
… [illegible] … از شغل … این دولت … تو خواهند
گشود … امام المحدثین سید العابدین را نفی و
اثبات … اوقات باحسن الوجوه حاصل گشت بعده
… [illegible] … لا تلهیهم تجارة و
لا بیع عن ذکر الله … حضرات نقشبندیه …
… [illegible] …

١٩

[illegible]

و توجه او از جستن بعینه صنم پرستی که شرک صریح است میگویند قدا روحیست
برگز بر گزگردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت و اجماع است
که اصل اصول دین است بمان نشین و تشریح و تفرقه بینهما تنبیه و شتام
فرمایند شاید آنوقت که هیچ کار در جذر قلب این ضعیف راسخ و ثابت بت
بر آید تعمیل آن سعی و کوشش کرده شود جناب ابو احمد حسن سید محی الدین
را در آغوش شریف خود نادیده داشته و تقبیل رخساره و پیشانی شریف نموده
بشارت دادند که بروایت فرزند ارجمند و بیت انبیا حضرت ایزد متعال
بانعام و افضال خویش بر آوا رزانی داشت سید محی الدین بخدمت ام
المحدثین معروض داشتند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت اولیا
و انبیا چیست فرمودند که منوچهی از سبید بیت نمونه زخرف اینکه ولی
بدانکه ولایت مطلق سالم آن باشد که ایزد متعال بنده از بندگان
خویش را از سایر بندگان آنوقت بتقریب خود برگزیند و اثر برگزیدگی
آنست که محبت الله تعالی در جذر قلب آنکس نوعی راسخ و ثابت گردد
که اولاً از دنیا و ما فیها اعراض نماید و حب اولاد و جاه و مال از دل
و اصل و متعلق محو و سعد و مرگشته از نفس و قلب و جوارح و اعضا جو یاے
قربت الهی و تتبع مرضیات او بسوی نوعی منهمک و مشغول و شغوف شود
که عوام الناس او را مجنون و دیوانه پندارند از ینجاست که شیخ از حج

قرب باشد و باصطلاح صوفیه صافیه رحمة الله علیهم اجمعین این اعمال را
قرب نوافل گویند و صاحب ولایت نبی را در حین تطلب رحمت الٰهی بنا
بجا آوردن نوافل ناگزیر است که مفاد آیت کریمه لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون و حیات مرضیات ابرار که در شان انبیاء
علیهم السلام است مفاد آیت شریفه و انهم عندنا لمن المصطفین
الاخیار شرح آن در دیگر آیت کریمه ولکن البر من آمن بالله
والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین واتی المال علی حبه
ذوی القربی والیتمی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی
الرقاب واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم
اذا عاهدوا والصابرین فی الباساء والضراء وحین
الباس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون
تفسیر و تفصیل بیان فرموده اند در صورت و معنی آن شخصے جلوه شهود
و شهود نماید و در این خصائل حمیده و سجایای پسندیده باعث
تمت و کدورات نفسانی و جسمانی را زایل و معدوم سازد و جواره
در سد هدایت خلق و نصح مجرمین و فاسقین و اجرای والتماست
ز بعض نه و اتباع سنن انبیاء والمرسلین صلوة الله علیهم
اجمعین و مجاهده با کفار و تادیب اشرار و تعذیر گنهگار و ...

[illegible]

... عمال در وقت ... در مسجد ... [illegible]

خوب همین اعمال ... و باید که ... [illegible] ... حق ...

و چشم امید بر فضل خدا داری و مفاد این بیت ... تیر زه بندی بیت

بکوش و تقصد رحمت خدا میباش		... پیر ... شفقت نمی ... کند

در بیت دیگر فرموده بیت

شاه میشود شاه با سبا باش		گوییت که ... پرستی کن

اشاره باین وقت رفته و در شرح و تفصیل این کلام مشغول می شود

گذشته شد پس موجب فرموده امام المحدثین عمل نموده باشغال

مذکوره مصدر موقف و مشغول بودند در این باب بیت دیگر ماه مبارک

رمضان رسید آن روز حضرت سید المجاهدین بشرف صحبت امام المحدثین مستفیض

شده معروض داشتند که ارشاد شد در این عشره یکدم شب در ...

... شب بیداری نام حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند

که ای فرزند دلبند جبکه در احیاء الیالی ... معمول داشتی باحیاء الیالی

مستقیم داوست دار و از بیداری شب چه میکشاید ... جستجو ... پاسبان

اگر شب بیدار باشند و این دولت بیدار چون بخت ایشان خفته ست

همواره محروم و بی نصیب می مانند و گر تو نفس خود را نیست که ...

... چون بخت بیدار کنند ... و بشارت شد سید ... [illegible]

۲۲

[illegible]

قطعه

آب به غسل فرمودند و هیچگونه بروی تکلیف بر روی نمید اشتند و در اثنای غسل

چشم به هر دو صاحبان دوخته بعجلت تمام از حوض بیرون آمده باز بخدمت گرامی

حضرت حضرت سید ابرار صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و صاحب الغار رضی الله

تعالی عنه حاضر شدند یکی از ان دو صاحبان ارشاد کردند که ای فرزند امشب

شب قدر است در یاد حق مشغول باش و از مسئلت و مناجات بدرگاه

قاضی الحاجات هیچگونه خود را معاف و معذور مدار بعده آن هر دو حضرات

قدسی صفات برخاستند و رفتند درین مقام سید المجاهدین بار بار ارشاد

میکردند که درین شب بیمن از افضال الهی که نازل می بود واردات عجیب

و مقامات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاهری آفاق را انچه بسبب سعادت

میکردم و در حیرت بفت چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است وا گشت و

میدیدم که اشجار و احجار تمام عالم سر بسجود نهاده و زبان به تحمید و تهلیل

و تسبیح کشاده عجب گونه بحر حیرت فرو رفتم که بشرح و بیانش زبان مقال

قاصر است جمیع اشیا را مشاهده رأی العین قائم میدیدم و بنظر تعبیر

ساجد درین حالت سر بسجود نهادم و زبان بشکر الهی و دعاییکه مناسب وقت

بود کشادم درین حالت نماند کلی دست و درخت وجود مر بصحرای عدم

نماند که موذن بانگ صبح گفت ... تم حاصل گشت بعد طهارت

بجماعت پیوستم و بعد اشراق چون ... الحمد ... رسید ...

٢٣

رکیوت عبارت فیض اشارت آن ار بردو خلیفه راشدین جناب موصوف
ست در خاتمه کتاب مسطور عبارت فیض اشارت درین رساله بجلوه ظهور
می در آرد که اول و افضل آن معاملات این است که حضرت ایشان جناب
رسالت مآب را صلوة الله وسلامه علیه در منام دیدند که آنجناب است
خرما بدست مبارک حضرت ایشان را خورانیدند بوضعیکه یک یک خرما بدست
مبارک خود گرفته در دهن ایشان می نهادند بعد از آن که بیدار شدند از
رویای حقه اثر خرما بر وجه بر پا نشسته و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت
حاصل شد بعد از آن روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی کرم الله وجهه
و جناب سیدة النساء فاطمة الزهرا رضی الله عنها را بخواب دیدند پس جناب
علی مرتضی ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند و بدست ایشان را خوب
شست وشو کردند مثل شست وشو کردن آبا مر اطفال خورد را و جناب
فاطمة الزهرا لباسی فاخره بدست مبارک خود ایشان را پوشانیدند پس
بسبب همین واقعه مناسبت طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید و عنایت
ازلی که در ازل الآزال مکنون بود در منصه ظهور و عنایت رحمانی و تربیت
یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقایع
متکاثره بی در پی بوقوع آمد تا آنکه روزی حضرت جل و علا دست راست
ایشان را بدست قدرت خاص خود گرفته و چیزی را از امور قدسیه که بس منیع

رباعی

خواہد کرد گو بلکہ کہ باشد بر یک را کفایت خواہم کرد ختم عبارت الکتاب بلفظ

بلفظ بعد ظہور این واقعات مذکور حضرت سید العجایدین میفرمودند کہ برگاہ

در عالم مراقبہ و معاملہ بروح پر فتوح مشایخ دہلی متوجہ میگشتم خود را بمراتب

اکمل و افضل می یافتم تا آنکہ روزی بروح پر فتوح حضرت قطب الدین

بختیار کاکی رحمۃ اللہ علیہ متوجہ شدم دیدم کہ چتر از نور مقدس بر سر آن

خواجہ خواجگان گردانست بعد لمحہ دو چتر ہمان طور بر سر من نمودار گردید

شرمناک در بحر تحیر افتادم و تا این معاملہ معکوس کہ خود را کمترین ازمریدان

آنحضرت می شمردم مشہود من نگردد فی الفور چشم وا کردم و بخدمت ایلم المجیبین

رسیدہ نبذی ازین معاملات ترسناک و شرمناک معروض داشتم حضرت

در جواب فرحان و خندان فرمودند کہ اے فرزند آن آثار ولایت نبوت ہمہ

است ہنوز رشحۂ از خروار و قطرہ از ان بحر ناپیدا کنار بر تو ارزانی داشتہ

اند ہمچنین آثار ہزاران ہزار بر تو ظاہر و باہر شدنیست و در ظل ظلیل آن صاحب

کمال بانواع ریاضت و عبادت و اقسام مجاہدہ مشغول و مشغوف بودند و

درین اوان کہ بران حضرت روداد بیشمار و واقعات بسیار طاری گشت لیکن

در ینوقت در ذہن حاضر نیست اما از ہزار یک واقعہ عجیبۃ الخلقت نظم پوشانیدہ

بلمعان آب و تاب جلوہ می بخشد و اگر کسے میخواہد این رسالہ علیحدہ نمودہ از بیاض

مرقوم سازد و آن اینست

۲۵

[illegible]

بعکس معدو نقش کرسعت ش شب و روز چو چیم بازی تماش
بکشتی و زنجیر بازی و تیغ گشت سیر شهر و گہے سیر باغ
رسیدن بہر مجلس عیش و بزم ہمیں رشته را بما سفته‌اند
شنیدیم روزی که قوم ہنود نمودند بر ساحل شط ورود
زن و مرد و طفلان و پیر و جوان نمودند امروز جشنی عظیم
بشویند تن بت پرستی کنند تماشائیان جوش مستی کنند
پری پیکران ہمچو ماه تمام خرامنده بر سو دران ازدحام
خرامان شده صد سرو در یا کنار ندیدی جز مردند در روزگار
چه رند و چه صوفی چه شاه و گدا برون بت پرستان تماشا پرست
من و یار دو سه کس بهمزادمان رسیدیم در پیش آن جم غفیران
بدو گفتم ای یار بیرون خرام بیا ہمرہم تا ز اندر بام
که امروز دریا تماشا است تماشاگہے ہرگدا و شه است
تماشا که امروز دریا بود که هر قطره اش ذره یکتا بود
بکس در رو بین جهان دگر چنانش بود آسمان دگر
خورشان کنند در رو دیوانه ور چو عشاق یکسو روان بیقرار
نگر در رخ طوفست پرگردش مسلسل ز موج است یکسر تنش
بیا زود برخیز دریا ببین و زان جمع یکدم تماشا ببین

۲۶

[illegible]

[illegible]

همین معنی عصمت یزدیست — همین سال دفع بلا و بدیست
همین گو ... سیاه بار — شود بر سر انبیا آشکار
سپنجی و سپه ... شو نگاه — که محفوظ مانند از غول راه
شنو ... عجب ... همین — نگارم تو بنگار بر دل ز جان
... در تسخیر دان — چه تسخیر نوعی ز اکسیر دان
نخستین ... عصمت انبیا — که تا نیست حق باشدش رهنما
بتفصیل ... بیان میکنم — بتمثیل و شرحش عیان میکنم

حکایت موسی علیه السلام

شنیدم که بهوره موسی کلیم — سقی الله کاسات نور نعیم
ز فرط حیا آن نبوت مآب — نمیکند گاه از تن خود ثیاب
بجز چهره و دست پایش کسی — ندید تنش باز دیگر بسی
گروه یهودان خانه خراب — ببودند دشمن بجان جناب
ز حیثان یکی تهمتش فرد ختند — که از خانهٔ دین خود سوختند
بگفتند موسی ست معلول جسم — شود بعد یک چند مقتول جسم
عجب گونه معیوب پیغمبر است — نه کردن از وی لبیب جهر است
شنیدیم گر زنده در عمر خویش — که پیغامبر خورد زنگو ز ریش

معنی آیت کریمه

یا ایها الذین امنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه
الله مما قالوا وکان عند الله وجیهاً

بهمین حکایت است

بسی بشنوا کنون بیانی دگر — بگو نعت ریحان ز خوانی دگر
ز دجله رود نیل — ز هم آیت از کوثر و سلسبیل
ز بیت المقدس و سوی شام — که خورشید آمد ز بیت الحرام
چه میجویی انجیل و تورات را — ز قرآن بجو نیک در آیات را
بیا از زمین سوی چرخ برین — که آن ذکری زحمت العالمین
محمد شهنشاه اقلیم جود — که شد باعث جود و بود و نبود
شفیع همه آخر زمین — حبیب خدا خاتم المرسلین
بلاشبه گیرد بروز قیام — خطیب همه انبیا کرام
ز انا فتحنا ست تاجش بسر — لعمرک کمربند زیب کمر
بود والضحی لمعه روی او — تو واللیل دان رمزی از موی او
به بیت الصمد شمع افروختند — بت و بتگر از وی به بی سوختند
ز بغداد بیرون در رود و سه دم — برو باد بر آل و صحبش مدام
حکایت کند راوی حق پرست — ز عباس کو عم پیغمبر ست

نمک نیز ازین صدمه هولناک | همین خواست چون سایه افتد بخاک
قضا گفت زنهار واچه غم | که واخفض جناح است و راحم
چو شد هوش زین افسر اهل هوش | ز توش برآمد فغان و خروش
دو سه کس ازین قوم آسیمه سر | رساندند عباس را این خبر
چو عباس این ماجرا را شنید | بهمان لحظه تن زد و بیمر رسید
تنش زیپوشاند از یک ردا | بهوش آمد آن هوش رفته زجا
شد آن سرو نوخیز برخاسته | گز و باغ جنت شد آراسته
دگر باره شد بلبلش خوشنما | گز و باغ جان یافت برگ و نوا
دُر ریزه یاقوت او شد دگر | دگر بار شد نرگسش فتنه گر
دگر بار شد سنبل او بتاب | دگر حلقه زد ابر بر آفتاب
دگر خنده زد باز کبک دری | دگر نو شد اندازهٔ دلبری
دگر بار کعبه آمد ز خواب | شد آباد از و این جهان خراب
علی مهر بر لب نه کنون خموش | چو عباس بر جوش دل سترپوش

29

حکایت

چنین ذکر زد ولیسار کبار | بسیارم درین نامهٔ نامدار
شنیدم که شخصی ز اهل رشاد | ز بس متقی بود نیکونهاد
شبانی نمودی بانعام قوم | ز انعامشان یافت انعام قوم

٣٠

تعب کن تو مجموعه قوت حلال | که از حرمت شبهه بینی ملال
بلی گشت زین پاسخش بی زبان | برون رفت زان خانه بس میهمان
سخن لب گشاید بذکر روات | که از ضعف باید حدیثم نجات
[illegible] | که در راه دین [illegible]
بشوید [illegible] ز [illegible] پروردگار | روان ساخت [illegible] سید [illegible]
[illegible] سیل هست | که ز [illegible] حشمتش [illegible] هست
[illegible] قدوه [illegible] | ز نواب آن [illegible]

[illegible] در مدح [illegible] ثانی | قوت [illegible]

بیا ای [illegible] | [illegible] جبین [illegible]
دوا کرده [illegible] چشمه زندگیست | [illegible] عمر ماند کیست
[illegible] نوره سلسبیل | [illegible] پر جبرئیل
[illegible] جوی بهشت | [illegible] بهشت
[illegible] طور شد | [illegible] نور شد
بود دست [illegible] زیر دست قضا | [illegible] نقش [illegible]
[illegible] | که [illegible] هزاران قرین
[illegible] دل [illegible] | [illegible] بهار
فلک رتبه نواب عالیجناب | میرزا ملک [illegible] وزارت

چه گویم از این بیش و نام عام ... گزو بر دلکه ردیه یک عدم
من از دیگرین حال شنیده ام ... بچشم خود این وجه را دیده ام
چه معن و چه سیف و چه عبد رحیم ... نگردند زین گونه او را سهیم
چه حاتم چه بختی چه دیگر کسان ... گر این همچو کوه ست دیگر خس
چو دیدی ملک کرم را دیش ... به دیگر فنون بین تو استادیش
به بانگ و به دست بدیش بین ... گر مردمی خیز مردیش بین
ز بندوق بازی ادای عجب ... ز نیرنگی است انگشت حیرت بلب
زرین باب گر روی آرد کلام ... مبدل کند صبح عمرش بشام
برین توده چرخ گر یک دو تیر ... زند خیز و از تیر او صد غبیر
بیندازد ساتش بود بیگمان ... کباده کشی کو به پشت آسمان
تو بر تیر او تیر تقدیر دان ... خجل زان سپرهای تدبیر زن
اگر نیزه بازی کند آن دلیر ... صف مرد گردد ز تیغ سپر
ز خنجر چو بازی کند در مصاف ... برآرد دل کوه از راه ناف
... ... ولیکن میترازم او رستنی است
... ... خجل گشتم از حسن گفته خویش
... ... وزیر محمد علیه السلام
... ... بدرگاه آن واجب ...

۳۱

ال شمار بطریقه جزیه و خراج و عشر بهر گونه که می یافتند میگرفتند و خدمت علما و فضلا و
و مشایخ عظام و سادات کرام هیچکه باید و نوعیکه شاید مینمودند و شاه مقصود به وضع
شریعت و یگانه و بیگانه در گذارش بی نهاد و ندا از جانب ایزد متعال جل جلاله مامور بجهاد
شده بعجلت تمام و دیرست ما الکلام بانکه طرق و سبل آن لشکر جرار بسبب هجوم جنود کفار
از هر گوشه و کنار مسدود و منقطع بود سید المجاهدین متوکلا و معتصما بحضرت الله اول غزا و
شادان و فرحان بافتند که سید بسیر و ستان باخانه دوستان میروند از بلده شاهجهان آباد
نهضت فرموده بعد طی مراحل و منازل که بهر جا جهنمیان ستم و سفاهت … در دهلی فرموده
وجود فیض نمود خود لشکر اسلام و مشرف ساختند محرر این رساله و مؤلف این مقاله بحضرت
ناظران و مطالعه کنان عرض میدارد که در ایام سکونت حضرت مقدس سیت بعید شتم
و علاوه آنکه درین ایام حال مبارک فال از جوشش خوارق متواتره عجیب بود و کیو جعبه این
بیت سعدی عمل میکرد بیت بسر وقت شان خلق کی ره برند ؛ که چون آب حیوان بظلمت
درند با اطلاع آنگاهی میشمارد مگر یک دو فقره که از زبان بعض ترجمان مباعث و ارم موثق
بیان می آرم که حکایت میکردند که روزی همراه لشکر جبال گروه از آنجا که تا شبانگاه …
از بر بهری بحری و بر گلی جابی منبود و زیرش ابر مدرار غولی … ملک بعظم فتحنا ابواب
السماء بماء منهمر و فجرنا الارض عیونا فالتقی الماء … قدر قد … جهان را تیره و
تار ساخته و غرش رعد و صاعقه بار و برق و شهد … عالم نمودند تا رستخیز انداخته یکی از
احوال دیگر طلاقی نداشت و بسبب آنکه افواج دشمن بعضی عساکر و سر کرده کوه متعاقب میرسید

توت ازبیوت نبات آنخوش بهره منتشر شدند بعد یک لحظه وی بازلی که برسر طبقی برانهاده گم

وده و به پیش نشسته بعد بساعت گفت که گیرین هر خود ست برخاستم و گرفتم وبان پرور

آن گم تم که ساحتی نشنیده و تو هی گر بخید که رفتیم درین شکر جاری شد نماینک

میرسند بعد رسیدن ایشان بخشش شما نمای کرده رسیدیم پاسخ گفتند که خوانان طبق سیم

ابنجم نذر بخدمت حاضر مردم لعبه عشق چنین نقد بسیار خود دست یابی ایوش

عز لاتنقصوا من ... یرزق من یشاء بغیر حساب

طبق مملو او جود بود بتناول دست گشادند و زبان بشکر رزق رسان جاری ساخت

بجز تجربه نلوندر دیگر نقل از زبان بعض ترجمان در بیان بعضی حالات بنگام اقامت

انشد که بگوش خود شنیده ام عوض زبان قلم سیکم سپر مود ندر روزی از روزها

خیده پیر پندار با رکه ان هندوستان اند روزی ایشان شخص زیارت گریست خیر

هم برگشت در خیر پندار پیری منحنی کمر بیز با گهن سال شیت خمیده فلک

معاشش پرورش یافته و در عهد طفولیت بار با گوش شیخ فندی یافته سکوت

رفت چاشت ترکان مذکور در احضری طیار ساخته کنان خورش آن از بقول

در دیگ وستان التماس فرماد برداشت که ای برخورداران این بقول از کدام

زرد و ... ساختن آن یاد دارید و نیکان که در آن سفره حاضر بودند پاسخ

گفتند و گفتند ... از ... کرده ... معلوم

... بعد ... هر کدام کمر بسته و بر اسب نشسته و دو سه ... کلنگ

۳۳

بیت بر بند و خود در روز و بیان سید المجاهدین ... مودہ بلند ...
تا بجهان آباد رسیده بشرف مصافحه حضرت امام المحدثین مشرف و مستفید گشتند و ...
... تمام ... روزهای ... حضرت امام المحدثین که ... سینه ...
... سال ... نصیب ... [illegible]
است خبر ... فضیل ... خواست که بنا بر تجدید سید المجاهدین ...
... آن ساعت ... فرموده در آن شب امام المحدثین چنان بخواب می‌بینند که ...
... صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم در مسجد جامع ... سید ...
... زیارت ... متوجه شده ...
... امام المحدثین ... دست ... شریف ... مستفید گشتند سید ... العصر
... در دست سید ... حضرت امام المحدثین ... [illegible]
... در مسجد ... [illegible]
... امام المحدثین ... فرموده حضرت ... سید ... عصر ...
... مستفید ... امام المحدثین
... سید ... موجب حکم شریف ...
... امام المحدثین ... [illegible]
... حضرت شمس الدین ... مرحوم ... با بیان نموده
... سید ... عجب حالتست که صاحب ...

۳۴

[illegible]

تو دید سر از سید گشته راه و زنون دلم گرفتم چون بر دروازهٔ انتقام رسیدم دیدم که جوانان بسکه پیش را
بیگانه بند شد رشد و متحیرت دم و بری حصول نیت اموات خلیله طول و در چرخ و بودم که
بیک ناگاه می بینم که حضرت سلطان المشایخ سید السادات رفیع الدرجات نظام الدین دین را
تشریف آورده در وقوف ایستند و در روز بلیل بر برده داخل شوند که بخت زیاد بر داشتم که ای دستگیر
دستگیر این معتقد بی ریب و خادم کمینه را بوسیله خود در آن درگاه عالیجاه فائز و بجذب بی
حضرت سلطان المشایخ باشاره ابرو خود فهمیدند و چون متصل بیت رسیدم چنین جوانان
دوربانان مانع حرم متوجه گشتند چون قریب بمحل برده رسیدند برده دار برده را برداشت
دیدن بیعت ورفات عالیجناب در آن بجناب فیض مآب داخل گشتم می بینم که شخصی در
و جوانان جمال بیت و اجلال بر تخت بیوان خود نشسته واحدی در ان مکان عالیشان بجز
رید من خاکسار ضعیف ملازمان در برابر آن جناب سلطان المشایخ ایستاده چشم بر چهره شریف
آنحضرت لطیف صاحب تخت دوخته برای مزم نمود تا آداب و سلام و گفتگوی و کلام چه رسید
در این بودم که چشم واشده بیدار گشتم نسبت سبب بیعت سلسلهٔ عالیه چشتیه و چنین بیش زدی
صادق و خواب عجیب برجمه که سر از قدم برو زند و ز مغز معنی جان بعشق و عاری عشق بجز
یکبار رموز بات استنزاد و متحیر برکنار زند و در جائی که سر بیدار بود بیدار در بین هم که
نگرده و نقشا چو سرد تر الم نمود و بجناب فیض مآب حضرت امام المحققین شده سر و حق شتند که
نمیند رشد شد بنا بمود نسخی حب بیعت برادر زاده حضور میر سید احمد صاحب
صاحب معتقد زمره بر ساسی و از کتاب و سنت حماسی انبیا نذر و برگشته بمحد متکفل

ربانی قدس سره را صحبت و کسب بر بندهٔ درگاه حق سبحانه تعالی گمان کرده اند چون ایمان
نیست چه گردید و آنچه خصوصیات ذات حیوان ناطق عبارت از آن است بدون
ثبات و بنیاد در حصول و نطق ممکن نیست بدون تحصیل مقامات است باید دانست که بدون
حصول ثبات و بنیاد حق صحبت ممکن نیست انسانی که حیوان ناطق است باید فهمید ایشان
در بیان کمال نفس عین قوت ایشان نبود باید دانست بنا بر آنچه سالکین فرزند بید کلاه و شجره
خادم که عبارت از بیعت است بوی مخلصان ساختند و منسوب شدند چون بیعت [illegible]
نیک بعد از تفصیل آنچه میگویند که این شده اند [illegible] معتقد شدند [illegible]
ست و ما شد [illegible] دیگر [illegible] تحریر و تقریر [illegible]
[illegible] مستفیضین گردیده [illegible] ایشان به اضعاف بهره داشتند و سعادت ازلی
نصیب ایشان بود توبه و استغفار لب گشوده در رابطه بیعت سید المجاهدین برضا خود را
مزین و مجلی ساختند و بندی از ایشان که تحریر ایجاب و فضائل مختصر بوده به سکوت برای [illegible]
[illegible] حصول اتفاق متواری و محجوب گشتند بیت سعدی شیرازی علیه الرحمة عین حال ایشانست
بیت گر نبیند بروز شپره چشم ⁂ چشمهٔ آفتاب را چه گناه ⁂ بعد انعقاد حلقهٔ بیعت [illegible]
[illegible] آن جناب عالمگیر و [illegible] و قربات [illegible] تعالی [illegible] گشت بلکه [illegible]
[illegible] طریق بسیار [illegible] که اکثر علما و فضلا بودند مثل مولانا وحید الدین و [illegible]
[illegible] الدین و حافظ معین الدین با جمیع فرزندان خود و مولوی محمد یوسف نبیرهٔ حضرت
شاه اهل الله برادر شاه ولی الله محدث با جمیع اقربا و عشایر خویش از وضیع بیعت رسیده

٣٧

[illegible marginal text]

بازحسن المجتبی احسن وخلق — شمع بزم آرای ابرار آمده

خلق را سوی شهادت رهنمون — چون حسین این نور ابصار آمده

بحو زین العابدین تن جاه دین — ساجد انوار امیر و سردار آمده

بحر باقر بحر ذخر رسوم — بهر تلمیذان نمودار آمده

سید احمد صبد است آن جعفر است — بهر که زین جعفر با کار آمده

کاظم غیظ است موسی زمان — با ملک فرعون اشرار آمده

هم تقی و هم نقی هست آن امام — وارث ابرار و اخیار آمده

جمع لشکر با نمودار عسکریست — بهر جند الله چه سردار آمده

مهدی و آتش اگر خوانم رواست — کفر و بدعت زد نگونسار آمده

عروه وثقی هست رو دستش بگیر — زانکه دستش دست جبار آمده

بیخ شاخ منقل است آن دست گیر — رهبرم اندر شب تار آمده

گور مادر زاد را از وی چه سود — چشم او زین نور بیکار آمده

هم قدم و الشیخ عبد القادر است — کان کعین دین مختار آمده

مقتدا را دست قطب الدین است — کان فرید دهر و اعصار آمده

دست سلطان المشایخ والکلام — چون نظام الدین دین دار آمده

عابرو شاکر نصیر دین حق — این عرفان زین شکر بار آمده

سنت از روی خوش در جی یافته — بدعت از وی خوار و فی النار آمده

[illegible] مستعد [illegible] خود شد چون [illegible] کتب [illegible]

بسیار جمع شدند حضرت [illegible] ساعت [illegible] محمد اسمعیل [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] از دست مبارک [illegible]

[illegible] حضرت شاه [illegible] سید شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شد عهد [illegible]

[illegible] در بیعت امام [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] چون این معامله [illegible]

[illegible] مقدار خود [illegible]

[illegible] گذشته بود [illegible]

[illegible] سید المجاهدین رسید [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] خود باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیشتر ازین سنین کثیره منقضی شده بود و رونق افزای قصبهٔ بریلی که مسکن مألوف و وطن
آبا و اجداد است شده تشنگان تیه فراق را به آب زلال ملاقات خود سیراب و کامیاب
ساختند و درین دور و سیر با آنکه زیاده از هفتاد کس همراه رکاب آن عالیجناب بودی
گاهی صد و گاهی دو صد در هر منزل و مقام مجتمع شده دو سه روز بعد بیعت
کردن همراه میماندند و یومیه مبالغه تا گاهی هشت دیگی هفت روپیه می آمد که خورش
این جمع عظیم و انبوه کثیر میشد با آنکه در آنوقت در اکثر مواضع اقلیم هندوستان جوی
قحط و غلای اشدت بود و هیچ آرد از مقتضای غلبه یک روپیه می ارزید بنا بر علیه جرم
بر سید مولوی محمد یوسف صاحب که از رفقای ضمیر پر انور بودند تهیه یک جنس طعام کرده تا
خالی الطعام از بازار خرید و اهل خلوص مسموع بودند و حکم حضرت برایشان بتاکید در
اول روز شده بود که هر طعام پخته نزد یکجا درون دیگها پر باید ساخت و هیچ یکی
ازان باید ساخت بر سر آن رفته و گفت کافی خود جمیع طعام را مساس کرده دعای
نبوی علیه التحیة والسلام اللهم زد فیه و بارک فیه که در کتب احادیث صحیحه ثبوت
آن ثبوت نموده میخواندند بعد ساختن طعام علی السویه به صغیر و کبیر تقسیم باید نمود
تا آنکه اوقات طعام باقی میماند و حیوانات هم میرسید و باقی می ماند و بیفزاید عشاء صبح را مساعد شد
معرفت خوشه اشتغالی گوئی خوشی یافته برای اکثر مردم می بودند مصرع ع زخی بود دولت نرگس را
... بعضی از قبل اجلاس اینجانب فضل ... آن نموده ... بعضی
چند نفر که رفیق آن مرشد شفیق بودند قریب پانزده تن ... الی صد ... وزیر ... یاید

[illegible]

[illegible]

۴۰

وقت سید احمد ... بچند جلسه میداشتند ... چون محفل شریف رسید ...
حضرت شنیده ... سال صحبت حضرت میان محمد جمیل شنیده فرمودند که اینجا ...
... حضرت دستگیر رفته بجنب شریف خویش جا داده فرمودند که نشستن ... در آن
حال مجلس ... ابواب ... روشنائی بر ایشان کشوده گشته از غم و اندوه زمانه
... چون نشستم گریان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم ...
... خورد سال ... منار ... بنده ... شدت جوع است ...
... جناب ... و ... کل ... و عموم ...
... چون ... که زین ... است احتمال این ...
طاقت میداد ... تیر دعا از کمان محبت ...
دو سه روز این ... شود ... ساعتی ...
... بجود ... موقوف است ... خندان ...
... شده ... که برای انجاح مطلب این خود رفته ... است ...
... مطابق ... عالیجناب ... تضرع و زاری ...
... جناب حضرت ... شدند ... ساعت ...
... زردی جهان ... آفتاب ...
... دست ... عروس ...
... ساخت

[illegible]

بنده [illegible] نقل [illegible] نشسته بود [illegible] [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] شد [illegible] شود [illegible]

[illegible] سبب [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] باتباع [illegible] نمودند [illegible]

[illegible] بنده [illegible] نمودند [illegible]

بمحفل شریف مستغرق [illegible] حضرت [illegible] شده [illegible]

[illegible] عاشق گردد [illegible] یک [illegible] محبت [illegible]

بستیم حضرت [illegible] نمودند [illegible] بیت [illegible]

[illegible] عشق [illegible] شود [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] گرفته [illegible]

[illegible] نمودند [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

۴۲

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسبب [illegible]

[illegible] قول سعدی [illegible]

[illegible] بدین معنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible]

[illegible] ونمودن [illegible]

[illegible]

[illegible] طاقت برداشتن آن [illegible]

[illegible] برحافظ [illegible]

[illegible] شده

[illegible]

[illegible] وفات گذشت

۴۴

زحیات دو قسم است حیات روحی و حیات جسمانی و طعام دنیوی مدد حیات دنیوی و تمسک

بسنت حیات اخروی است و اتباع سنت که طعام روحانی است سبب حیات خوبی است

پس مومنین دو گاه باشند بعضی با امری که منصوص قرآن و مرسوم و بار سیده اند

و رواج آن است اهل دیار که هندوستان است خصوصا شرفا و نجبا اهل [illegible]

سخت [illegible] نهایت جاهل و بیخبر شده تا طبقه ترک نموده بعد از [illegible]

[illegible] انگاشته رسومات هندیه را پیش نهاد خاطر ساخته در تیه ضلالت سرگردان

شده بقدر [illegible] مدد و منافع و مضار آن را با آنکه منصوص و مشحون حکمت بالغه

است برابر خس نمی شمارند منجمله آن امر ترک نمودن نکاح ثانی بیوگان که منصوص

آیت کریمه است وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم

الی خر [illegible] انشاء الله تعالی بحول و قوت جرات [illegible] را دل [illegible] این بیت

[illegible] بدین مطلب [illegible] مقصد [illegible] حجاب

قوت [illegible] خواهد گردید [illegible] خواهد رسید آن [illegible] مقلدین [illegible]

خواهم ساخت [illegible] دیگری [illegible] تا [illegible] مردم [illegible]

[illegible] نموده [illegible] این کلام بانجام رسانید [illegible]

[illegible] احضار [illegible] خود [illegible] خویش [illegible]

[illegible] معقود [illegible] مامورین حسب امر کار فرموده [illegible]

حضور [illegible] گشتند [illegible] وقت زوال حاضرین [illegible]

حضرت خواجه کائنات علیه الصلوة والسلام منتهی و عاید میشود حیف و هزار افسوس که نمی
دانند که امهات المؤمنین کلهم اجمعین سوای جناب صدیقه علیهم الرضوان همه ثیبه بوده
که بشرف همبستری خواجه کائنات مشرف گشته اند با استماع این کلمات طیبات تبسم نموده
تکبیر و مهر سکوت بر لب نهاده بجاهای خود رفتند روز دیگر باز با حضرات آنها حکم نفر
مودت جمیع ایشان عموماً و بر شریعه خود خصوصاً که عمیره حضرت سید محمد حق بوده
با شرافت و نجابت و خدمت انکساری و سماجت معروض داشتند که بخدمت آنها
مخدوم رو بقا بجمعیت رفته متفق اللفظ و المعنی شده و در باب نکاح و تزویج ایشان
با قصی غایت فرمانیده دقیقه از دقایق نمایش فرو نگذاشتند و این بجای زوجه
دعوت ... بر هر یک از شما روشن و هویداست که تفصیل این عمل بجای خطوط
غنائی نیست بلی جلیله جلیله من یزید حسن و جمال آراسته و بجمیعها ... بیست
بعد بری جری سنت ... و نه ... برخاست ... رسوم ... است همه
نموده حمل نموده در باب ... این عقده ... سعی و کوشش را بکار برده
... و سه ماه در ساحت این ... سعی و کوشش را بکار برده
توان داد ... عروس مقصود را بمنصه ظهور و بروز جلوه گر آوردند
روز ... سید المحامد ... وصل شد ... دو روز
... بر سانیده ... گنجید ... روز سیوم ... علوی ... دست افشان
... دست ... نشان ... کثیره بمضمون واحد که مسودات

[illegible]

...یعنی که همان وقت نماند
او هم ساخته از تکیه گاه
استقامت را بی نازم که بود

[illegible]

...شهیدان آن جام شهادت را چشید
گر وی باید شهادت از خدا

[illegible]

آمد اینک زودتر تحریم ساز

[illegible]

[illegible marginal text]

[illegible] اهل [illegible] مذهب [illegible] صاحب [illegible] مجتهد [illegible] تحقیق گردیدند

[illegible] صدر [illegible] مذهب تقلید [illegible]

[illegible] تبدیل [illegible] پدر [illegible] گشاده [illegible]

[illegible] پیدا شد [illegible] مخالف مذهب رشته

[illegible] شد [illegible] است که [illegible]

[illegible] سید [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] و کند [illegible]

[illegible] و نصیب [illegible]

[illegible] هندوستان [illegible] هند [illegible] وقت [illegible]

[illegible] پیدا شده [illegible] سید [illegible] خورشید [illegible]

[illegible] وقت [illegible] ردشن [illegible] شنید

[illegible] و سادات [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] کامیاب [illegible] اختیار نموده [illegible]

[illegible] مجتهد [illegible]

[illegible] خلق [illegible] چاره [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible]

[illegible marginal text]

حضرت سید المجاهدین در جواب برادران مؤمنان از راه شفقت و عنایت پیغام داد که ...
بشنوید بشخصی را در محله خویش ... از شام گاه روز ... شد ...
با مخلصان و تابعان خویش ... نمود و بر ... شرکت ... خود ... رسیدند
عنفوان شباب ... که ... خدای عز و جل ... و اوقات جهاد و قتال ...
در ... سید ... از قوت ... خود ... این ... و ...
... آن ... آن جناب ... ایشان
رسید ... که ... آن ... آستانه ... آن سید ...
... برادران ... دعا ... نموده ... بر ...
... پیاده و بعضی سوار بودند ... تا ... شستند ... از رسیدن ...
... و خبر ... وقت ... و پوشیدن سلاح ... درخواست
... مشغول ... مشغول ... ساعت ... سید ... بودند
... نشست ... تا ... نموده ... خویش ...
... و بعد غسل ... پوشیده ... خانهای خود با مناجات و دعا ... نشستند ...
... خانهای خود ... گشت ... کلمه ... بند ... از
... به حقیقت ... مقام ... و نصرت جوانان ... حضرت و
... بر ... دعای ... به ... دست گرفته ...
... حیات ... که ... مقرر ... تضرع و زاری ... خضوع و ...

مستعین دیگری با وفات تمام رونق زور قصبه شده، در مسجد جامع تشریف آورده [illegible]

و دوگانه تحیة المسجد مشغول شده بودند. وی [illegible] چون مسجد که گویا برخ [illegible] بیشتر

است بهانه جمعه مسجد و کامل شکسته او به تمام اجزا صیبان را از هم نموده بتأکید و مبالغه ارشاد کرده

که برادری بر شما واجب و لازم است. دست تطاول بر هیچکس دراز نکرده و پا از دایره

انصاف بیرون ننهید و اگر مخالفین بر شما دست تعدی دراز نمایند بدون اجازت ما مجادله

و مقاتلت درپیش نگیرید بعد ساعتی [illegible]

ارشاد کردند که یک [illegible] در هر محله [illegible]

خواهد شد و اگر [illegible] دست شما یان [illegible]

هم [illegible] سؤال برای [illegible] رسالت [illegible] گفتار فجار که منکر [illegible]

شنیدن [illegible] گفتند [illegible] خارجی بگویند که ما [illegible]

[illegible] تعزیه داری [illegible] واقع شده اینک چند تعزیه و علم [illegible]

حسن گویان [illegible] در [illegible] بیارم و بوساطت مجتهد [illegible] این [illegible]

تا [illegible] رسانیده [illegible] این کردار ناهموار [illegible] کار [illegible] کرده در آغوش [illegible]

[illegible] انصار شما [illegible] خواهم نهاد که اثر آن تا [illegible] قیامت خواهد رسید [illegible]

دیگر [illegible] خواهد ماند بعد [illegible] این [illegible]

[illegible] تعزیه [illegible] سبکبار برداشته [illegible]

[illegible] گفتند [illegible] شده هیچکس [illegible] و توبیخ و رعایا تعزیه [illegible]

۴۹

قضا و قدر با من تیغ زد و چه نیز آن عداوت بحدی هیجان و شدت داشت که تفصیل آن
اجمال نیز محض خیانت اشکال است و چون برچه ایشخبرا نایب مذکور ملاحظه نمود نانش در
روغن افتاد و ابواب مراد و آرزو پیش گشاد و چون بر مسند خود آمد فقیر محمد خان و محمود خان
که برده و سی بود و فقیر محمد خان منجمله مریدان حضرت ایشان بود و غیره پیشیان را نزد
خود طلبیده و مامور ساخت که شما هر دو با سواران خویش بسر کردگی آخوند زاده که شعبه تفصیل
نموده بر امداد سید احمد صاحب میفرستم و مبلغ دوازده هزار روپیه از خزانه خاص خود
برای خرج همراهیان شما سید همه دوازده بسیار با دصیا روانه باید نمود و بگوش
سرگروه آن جماعت که آخوند زاده بود و نهانی گفت که بسید احمد از طرف فقیر نهانی پیغام باید داد
که یکقلم و انعق اگر امداد شما اند و لعدمت کفر بر ایشان دست و فتنه در کشتن
و جنگ حضرت ایشان دقیقه از دقایق فرو نباید گذاشت درین باب السعی و الاستعفا
از طرف من و نیست من هیچ خوف و هراس نباید داشت هر قدر که خرج منظور باشد
از آخوند زاده باید گرفت من بهر گونه متکفل و وکیل شما هستم مقصد و مطلب از تعلی
نواب صاحب موصوف در آنوقت آن بود که در جاگیر بیگم فتنه و فساد برپا خود البته
این خبر بانگریزان خو هم رسید و شکوه این فتنه از بادشاه وقت خواهند نمود و شاه تدبیر و
... خو ... رسید و من باتفاق آن جرگه خواهم کرد که جز این تدبیر نیست که جاگیر
... ... ضبط ... نمایند و عوض آن نقدی مقرر فرمایند و قبل از رسیدن آخوند زاده
... ... شاه ... جمله منقضی گشت و ... پیغام معتمد الدوله که بسید ... مرسله ...

۵۰

۵۱

در مجلس شریف وقت خوردن طعام شبینه حاضر بود عجب گونه معامله نمود که سید الجا بر جنا
قدری از ان طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده بر طاق مسجد نهاده ند
حاضرین را اجازت خوردن داده خود دیگر نوشتند که شما یان بخورید و ما را معذور
دارید بعد دو سه ساعت این بخش خود را تناول خواهیم نمود مردمان حسب فرموده
عمل نمود طعام تقسیم کرده بجاهای خود رفتند بعد از مکث بسیر مولوی عبد الباسط جاجی
با بنوه کثیر در محفل آن روز شنفیع حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من
دعا فرمایند که اداء حرف قاف از زبانم با حسن وجوه میسر گردد حضرت ارشاد کردند
که مولانا اداء حرف قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه تا
مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت داریدا یعنی بر من منکشف نیست بیش تر
بالفاظیکه در آن قاف است متکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که عجز و سهو چند
آن حرف قاف بود بر زبان راندند گاهی کاف عجمی و گاهی کاف عربی بجای آن میگفتند
هیچگونه اداء آن میسر گشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
و برای دعا اول دست خود کشاده بآمین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
فارغ گشتند بمولوی مسطور امر کردند که بیا با من طعام بخور انشاء الله تعالی در اثنای خوردن
طعام مرادت حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نکرده بودند که حرف قاف از لب
ایشان باحسن الوجوه ادا گردید آمدم بر اصل قصه که آخوند زاده مذکور با فواج پیاده و
سوار بر جناح استعجال شتافته قدمبوسی جناب والا در یافته در اول مجلس شرف بیعت حاصل

[illegible]

باسید ما آنجناب و بهرگونه مصدعه نمودن از سنیان عموماً از ایشان تمرد و ابا خصوصاً

بجان تقید [illegible] نموده بمهمات [illegible] خصومت [illegible] آباد ساخت حاصل کلام چون

ستنیان بجهت تعرض نموده وقت رفتن آنها و [illegible] و وقت رحمت [illegible]

ریاضی [illegible] صادق مبتلا شده بخانه خود با سید [illegible] رسیدن خونریزی و مهمات [illegible]

خانهای ایشان [illegible] رشد [illegible] خبر [illegible] پیش خود طلبیده [illegible]

نموده [illegible] که حکم حضور [illegible] در باره ایشان که [illegible] و [illegible] ایشان

[illegible] یافته که ایشان از احوال سنیان باید ساخت و [illegible] سید [illegible]

[illegible] از [illegible] ایشان [illegible] دیگر [illegible] توانند [illegible]

[illegible] سید [illegible] فرستاد ایشان گرفتن [illegible]

[illegible] نیکبار [illegible] افتادند

[illegible] پدر [illegible] و [illegible]

[illegible] سید [illegible] دست [illegible] نگیرند [illegible]

[illegible] سلام [illegible] نموده

[illegible] ایشان گذشته [illegible] علیکم [illegible]

[illegible] بحسین [illegible] نموده که [illegible]

[illegible] خود [illegible] گشته [illegible]

[illegible]

٥٢

[illegible]

سوم الجزم تصنیف نموده بود ملا خلیل و مولوی جمیل شهید [illegible] دیگر هم بیان کرده‌اند و حقا
بوده‌اند چنانچه رسیده به حضرت شاه میر محمد رحمة الله علیه بعد چندی و آن هم [illegible]
[illegible] دستور [illegible] نماز [illegible] بود [illegible] امامت [illegible] مندان
[illegible] خلایق [illegible] که اکثر ایشان سادات [illegible] در [illegible] که بودند [illegible]
[illegible] و [illegible] گشته چون در جمعه سید با [illegible] وعظ و تذکیر خلایق
[illegible] وقت رسیدن [illegible] صبح [illegible] تا زوال [illegible] در آن مکان [illegible]
[illegible] اجتماع نمودند که [illegible] امام [illegible] سید [illegible] چون آن مکان [illegible] اگر در [illegible] خانه [illegible]
[illegible] نمودند غرض عجب [illegible] و [illegible] مجمع شده بود که [illegible] و [illegible] بیان [illegible]
[illegible] بر داشتن [illegible] چون [illegible] بعد فارغ شدند [illegible]
[illegible] خویش [illegible] و [illegible] شیعه [illegible] و مجتهد [illegible]
[illegible] متصل آن امام [illegible] خلفا [illegible] روزی [illegible] بگوید [illegible]
[illegible] سید [illegible] مولانا [illegible] بیان نمودن آیت [illegible]
[illegible] قرآن مجید [illegible] مولانا [illegible] و تفسیر این آیت و ذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت
سبحانک انی کنت [illegible] معنی آن [illegible] و در تفسیر [illegible]
[illegible] گشت [illegible] بعد [illegible]
[illegible]

خود متوجه گشتند آنحضرت بمجرد توجه ایشان اجازت فرمودند مولانا عبد الحی صاحب تمام تحدیث
از که الایمان بضعة و سبعون شعبة اعلاها لا اله الا الله و فرعها فلان
و فلان و اخرها اماطة الاذی عن الطریق بنوعی تشریح و تفسیر فرموده که عالم
و جاهل آن محفل انگشت حیرت بر دهان نهاده صدای تحسین و آفرین از هر گوشه و کنار برخاست
آخر شب بعد طعام طعام بتجویز رروم نذر نموده رخصت فرمودند جناب فیض مآب دو
سه روز مشغول کرده دریں اثنا خلایق بشمار از قسم مرد و زن بشرف بیعت مشرف گشتند اکثر
به فیض خانه مسکن خود که رای بریلی بود معاودت فرمودند و چون سکونت خاص که را
اختصاص بسبب هجوم خلایق که بارادت بیعت خصوصا نسوان که از چهار طرف هجوم نموده
بودند خانه حضرت نوعی مملو و مشحون گردیده که مزید بران متصور نباشد دران ایام
حضرت دو سه هفته بخانه فیض آشیانه خود قدم رنجه کرده عزم شریف به بنا رخانه دیگر از
خشت خام موافق سنت سنیه حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردید بدین اراده آماده
گردیده در سه جلو رکنند جمع آورده و آماده ساخته گلندی از دست مبارک خود گرفته
بلب مغاکی که در ته آن قدری آب بود رسیده بکندن آن مشغول گشتند بمشاهده اینحال
اصحاب آن صاحب کمال بهجوم آورده گفتند که ایان خادمان را مع جان نثار موجود
شایان تکلیف شریف دریں مشقت بیست حضرت در جواب آنها فرمودند که وقت بنای
مسجد نبوی آنحضرت صلواة الله و سلام علیه بنفس نفیس خود بر داشتن خشتها وغیرها اوقات
بنا مشغول و مصروف بودند و صحابه کرام هم بدین عمل شرکت می نمودند باید که شریک

اگر کوکب کشته ممکن نیست مگر برش جز آن نباشد که هر گروه توپخانه را امور فرمایند که زرگاوان توپ را

جمع نموده هرگونه تا مقام معهود خواهد رسانید هشتاد و یک نفر در آن وقت حاضر بودند بایشان

می شب شده امر کردند که یاران بیایند و بدرگاه مجیب الدعوات مسئلت نمایند که توپ

را زان مردمان اعتنا از زرگاوان توپچی بما کم وقت بحول و قوت الهی بمکان معهود برسد بعد

تمام دعا مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبدالحی و مولوی از جماعت برآورده جانب توپ

آن توپ که بسیار ثقیل از سر آن توپ بود ایستاده کردند و تمام گروه را بجانب سرش فرستادند

امر کردند که یکباره تکبیر گویان بغلطانید و غلطان غلطان تا بجایش رسانند طرفه که هیچ

گروه آنگروه که نیرو میخواستند که بغلطانند جنبش نشد حضرت ارشاد کردند که دست خود را برآن نهند

و حضرت مع هر سه رفیق و دو سه قدم همراهی زده تکبیر گویان از هر دو دست شریف

ضعیف زور میکردند و تا دو سه گز روش میکرد یاران تعجب کنان خندان خندان

بعرض امیر رسانیدند که حضرت برای چه بهانه ما را در پی آویز نمودند از ما کاری نمی

شود و فقط زور جناب کافیست حضرت پاسخ میگفتند که زور کنید و بغلطانید که این

برکت شماست که ساخته میکنید ما همچون شمایان بنده خاکسار پروردگاریم سخن کوتاه

تند رفت از تمام گروه راه تا منزل گاه بجنبش رسانیدند و خلایق شیر از نر و پیر بسیار

راه و تماشای این کرامت کبیر در سر دم مجمع میگردیدند و میدیدند در آن وقت بر حضور تبلیغ

بجمعیت جماعت مسجد زمانه مختاری بود و بعد تعمیر خانه فیض کاشانه سامع و مسجد

مکرم شاه علم الله صاحب رحمة الله و دیگر در وسط شهر رای بریلی موافق سنت سنیه

۵۵

٥٦

عنایت کرده بودند [illegible] مغفور [illegible] آن نقد متبرک را در جیب نهاده می پنداشتند

[illegible] ج [illegible] کرده بوده باشند در این موجود خواهد شد وقت حاجت چند

[illegible] در [illegible] سبب احتیاج خود یافتند چنانچه دیگاه همراه مستعد

[illegible] دستیاب [illegible] در محفل شریف که بنده با حضرت والد ماجد خود

[illegible] نقد متبرک بمیان آمد [illegible] مجلس همه گفتگوی میکردند

[illegible] نقد متبرک [illegible] بشارت رسید و فلان فقیر مستغنی گردید

[illegible] میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی

[illegible] شده بود [illegible] خطاب کردند که ای بشیره

[illegible] شده بعرض رسانیدند که از حصول آن نقد مبارک

[illegible] وقتیکه عند الاحتیاج در جیبکه آزاد

[illegible] احتیاج خود از آن می یابم حضرت باستماع همین بغایت متحیر

شدند [illegible] برداشته فرمودند که ای صاحبه جان

[illegible] کرده اند که آن یک روپیه دیگر سلطان خود بدزاد [illegible]

[illegible] نقد سید [illegible] عند الاحتیاج [illegible] گوناگون و انواع

[illegible] لیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است

[illegible] ساخته اند و باین عزت و کرامت نواخته

[illegible] شنیدن این تقریر و تشریح از آن روز [illegible] دیگر

شدند چون موضع ورود این قوم دیده ویران بود بعد از ترتیش لنگر زدند و خانه

گرفته و در آن مقیم شدند آن گروهی هم رسید چون به شب بود [illegible] بی منزل نگشت گرد ده و از

سید جهت زده شهری بعرض فنا شد در آمد بنا یاری چیزی [illegible] در آن بلیغ

کنون چنین شهری است و تابها و شد جایی به برون بود و حمایت کرده و پاک نموده

حتی هر منزل خود شسته و جمع نقاط تناول شود و چون تا پانزده مقام در بعد [illegible]

گردند چون تیز انداز نیز در دایره بیعت مشرف گردیدند و دین شما [illegible] بسیار

[illegible] بشارت [illegible] بخدمت فایز شدند بنا بر همین وجه

[illegible] بهشت [illegible] خواص اهل بیان [illegible]

شدند در مسجد [illegible] اقامت [illegible] مدت [illegible] قریب ده

[illegible] نفر از کسانی قسم ذکور و اناث بیعت نمودند در تمامی ایام اقامت این شهر حضرت

بجهت رفقا برای دوام ذکر چه سر و چه جهر تاکید بلیغ میکردند و مکرر میگفتند این شهر

اسم و [illegible] نعمت کفر ذکر است با انوار ذکر خود را منور نمایید یک هفته از آن است

ایام [illegible] منقضی نشده بود که گذشتن [illegible] که عبارت از [illegible] بود

مستغنیان بحضور [illegible] گفتند که ای صاحب [illegible]

[illegible] با کثیر عبادت ذکر [illegible] قصور [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] بسیار [illegible] آن گروه [illegible]

دعوت سلام نمودند چون روز الست قلوب ایشان بختم الهی مختوم بود [illegible]

٥٧

۵۸

اگر بفضل الله تعالی در امر جهاد و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول
دین است محروم و بی نصیب خواهیم ماند و جهاد که منجمله شعائرهای اسلام است باصل موازنه
و مساوات نتوان کرد احوط و احسن همانست که اول حج ادا سازم و آنگاه بجهاد و قتال
پردازم بدین عزم بالجزم چند منشور لامع النور بنام ساکنان دهلی و پهلت و سهارنپور
مشتمل بر طلب ایشان برای ادای حج نگاشته و مولوی محمد اسمعیل مغفور و مولوی
عبدالحی را که برای آوردن قبایل همراه بودند حواله نموده رخصت آن نواحی فرمودند
چون این نامه سعادت شمامه با اهالی آن بلدان بوساطت این مرسلان ناشر گردید
اغنیا و فقرا و غیره املاک خود فروخته کلهم اجمعون بدار الخلافت شاهجهان آباد
بخدمت آن هر دو خلفای راشدین حاضر گردیدند و هر یک عرایض خود را محتوی بر تمنای
سعادت این خیر مآل بحضور اقدس اعلی نگاشته فرستادند درین اثنا مکاتبات
اهالی کانپور و کوره جهان آباد و کجوه و فتحپور و قصبهٔ دلمو بطلب آن امام همام
بضراعت و التجای تمام فرستادند درین وقت مؤلف این رساله بقصبه نصیرآباد بود فرمان
سعادت عنوان بمضمون اینکه خود را زود و شتاب بقافله ما ملحق کن که اراده سفر کعبه
دارم رسید و این منت بجا که سعادت این فقیر درین دور و سیر وعده کرده است باید که بمجرد وصول
این رقیمه خیر ضمیمه بلا توقف و تسویف روانه این نواحی شوی بمجرد وصول صحیفه کرامت
شمول چون بخدمت والا رسیدم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متحتم است که بعد ادای
نماز فجر تا اشراق و بعد ادای نماز عصر تا مغرب خود را از همنشینی با سعادت و عهد درنیا

شده و فرنگی بود که بشرف بیعت مستفیض گردید و معتقد بود و بعضه هر روز ضیافت ایشان
میکرد و خانه و مسجد و دو سه کوٹها وغیره اسباب و املاک که در ملک خود داشت بنذر آنحضرت
گذرانید لیکن آنحضرت بعد جد و جهد بسیار فرمودند که نذر شما قبول کردم اجازت دادم [illegible]
این مکان باشید و از خدمت آینده ها و رونده ها خصوصاً از اصحاب ایمان و از [illegible]
ایمان و ضیافت خود ما را تا مقدور از هیچکس دریغ نباید نمود و در ایام اقامت آنجناب
مولوی [illegible] اهل کوره و جهان آباد مع چندکسان برای طلب رسید نزد آنحضرت و همراه آن
بلده نمود و بعد و هم بیعت از دم خود و آن شهر را رشک ارم ساختند و خلق کثیر را از بیعت
خود بنواختند چون قصبه مهاون از آنجا متصل بود قاضی آن قصبه مع چند اهل آنجا
بخدمت رسیده و در سلک مریدان منسلک گردیده برای قدم رنجه فرمودن بکمال منت
و الحاجت مستدعی شدند آنحضرت حسب درخواست ایشان روانه قصبه مذکوره گردیده
و در مسجد قاضی مسطور رحل اقامت افگندند و جمیع ساکنان آن قصبه فیضیاب بیعت شدند

ذکر واردات عجیبه یکے از واردات عجیبه سالم غریب در ایام اقامت این قصبه اینست
بود که روزی از روزها آنحضرت بعد ادای نماز فجر با هفتاد و یک نفر که مجمله آنها [illegible]
این رساله است همنام مراقبه مشغول بودند و بنده به وطن نامه‌ای جدی متصل آن [illegible]
نیز [illegible] داشت و تلاوت کلام مجید باهستگی می نمودی دید که مشغولی آنجناب نسبت
اوقات سابق امروز قریب چاشت که هیچگاه معمول نبود کشید و چون وظیفه تلاوت روز
آخر رسید و بود و بنده مامور با مشغولی که از ابتدای سفر بود از جا جنبید و متوجه [illegible]

[illegible]

بین العالمین چون تفاوت ولایت و نبوت است منکر آن قریب بکفر و منکر این با شبه
مبتدعه است حاصل کلام بعد و یک مقام از انجا کوچیده در کبوه تشریف آوردند
[illegible] آن قصبه فروکش گردیدند [illegible] انجا اقامت بود در آن شب اکثر شرفا و نجبا و باشندگان
[illegible] که عبارت از جمعی [illegible] است شرف بیعت حاصل نمودند بامداد برخاسته راهی فتحپور
گشتند چون دو سه مقام در آن شهر نمودند اکثر اهالی شهر بخدمت شریف حاضر گردیده
مرید گشتند در اثنای اقامت این شهر روزی [illegible] با وقت مشغولی که بعد عصر
مقرر بود قریب مغرب سر بر داشته باصحاب بشارت دادند و باب زبان شکر [illegible]
[illegible] ارشاد کردند که امروز ایزد متعال [illegible] الطاف
[illegible] بیعت [illegible] و جمیع [illegible] سلطان سرفراز و ممتاز ساخت [illegible]
شد هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد [illegible] از جمیع [illegible] دنیا و آخرت محفوظ و [illegible]
[illegible] سندی [illegible] محفوظ [illegible] داشت عرض کردم [illegible]
[illegible] شرف بیعت [illegible] تا این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بکشته [illegible]
اجابت رسید [illegible] گشت [illegible] ساختن [illegible]

[illegible]

[illegible] ابی بن کعب شریف [illegible] و بعد از بشارت [illegible] ای ابن کعب [illegible]

[illegible] ابی بن کعب [illegible] قرآن [illegible] حضرت پرسید که [illegible]

[illegible] رسول [illegible] ابی ابن کعب رضی الله عنه

[illegible] گریه [illegible] و چندین [illegible] دست [illegible]

[illegible] ع [illegible] نیست [illegible]

[illegible] چون مدت [illegible]

[illegible] بعد چهل سال [illegible]

روزی [illegible] رسیدند [illegible]

[illegible] نهادند و [illegible] بعد [illegible]

[illegible] رسیدند و [illegible] چهل سال [illegible]

[illegible] بستند [illegible]

[illegible] گفتند و چون [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] سمت مشرق هندوستان [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] حضرت پرسید [illegible] کردم

[illegible] که چون [illegible] برادر [illegible]

قاعاً صفصفاً لا ترى فيها عوجاً ولا امتاً چون کف دست مرئی میشود و بنا معلوم
دو سه قدم در تمام زمین هزاران آبیار عمیق یک گز و دو گز مملو از آب زلال صافی بی کدورت
معاینه میشود یا غنی از غیب که شخص اول مرئی نمیشود دو مره بعد اولی و کرة بعد اخری نظر
رسید هر بین که این زمین بر روی آب بسان کشتی است در قبضه مالک و خالق آن اس
خواهد غرق کند و اگر خواهد نگاه دارد و مضمون آیت کریمه و آیة لهم انا حملنا
ذریتهم فی الفلک المشحون صوری میسازد و شاهده این معامله غریب و هائله
این واقعه عجب مرا سیما از خواب برخاستم و بحضور اقدس والا رسیده بعد ادای سلام
عرض کردم که انشاء الله تعالی بنده مع اهل و عیال رفیق این سفر همایون بهر گونه
خواهد شد جناب فیض مآب خندان خندان و مسرور و فرحان دست شریف بر دوش این
ضعیف نهاده فرمودند که الحال تو روز و اقرار امروز را سبب و باعث بیعت بنده
خواب خود را عرض کرد آنحضرت فرمودند که بر همچو شمایان اگر همچنین تازیانه و ضرب و عتاب
نکرده شود رجوع براه راست بدایت متعذر و مشکل گردد بر دو در شب سه شنبه غره ماه
سلخ شوال المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری بیعت چهار صد کس که اکثر ایشان
شامل بودند از قصبه رای بریلی جوار ... تا سی نموده مقدار یکپاس شب های تو ... و
بیعت اهالی بریلی و غیره مردمان اطراف که بانجا جمع شده بودند متوقف شده آخر وقت در یک
مکان سرکار دولتمدار که مولوی محمد یوسف مرحوم بودند یکصد روپیه نقدی ...
برآمد سید المجاهدین از دست شریف خود گرفته بفقرای رای بریلی و غیره مرحمت

عطلا و ممکن نیست از بن بیخ چه آید باز بن کلید این در نگشاید این نقد را بباکن بی

گرد و بیوقت صد نفر آمدند و در تقسیم اول چیزی نیافتند کسی از شما با ایشان بسیار تنگ

با هم قسمت کرده و بگیرند و لیصاحب بموجب امر شریف بجا آوردند آنگاه کلاه مبارک را

بر برداشته با خوش نهاده دست به دعا گشادند و فرمودند کای کریم کارساز این قدر

مخلوقات را که بیعت این کمینه ساختی من بیچاره را چاره ساز و لطف خود [illegible]

بدرقه التفات و انعام خویش همراه کرده به منزل مقصود فائز گردان بعد از آن [illegible]

روانه گردیدند در اثنای راه و ملوک بنده بابل تا نهله گاهی سوار و گاه پیاده [illegible]

بسیار گفتگوی عجیب و مقالات غریب از بزرگوار می شنید و در جواب یکی از آنها

دم نمی کشید یکی با همدم خود میگفت که ای یار این قدر خرج همراه دارم که تا آن خرج [illegible]

منزلی که خدمت خواهد کرد او جواب میداد که من عشر عشیر تو با خود ندارم اما قدری [illegible]

گذشت دیگری در جواب آن متکلم با کمی نیز دو میگفت که از خرج یک روز در روز [illegible] جای

گفتگوی رسانست بنده حیران بهت کرد از آن شب تا کی [illegible]

نیست چون به منزل خود رسیدند افطار ایشان از کجا خواهد گردید هر روی متوکل [illegible]

منصب ندیدی با سید لجاهدین میداشت ساعت گفتار ایشان طیره شده بر [illegible]

[illegible] می بردند [illegible] این چه گفتگوی است همین خیال باطل [illegible]

[illegible] سفر [illegible] گذارند [illegible] دست و دشمن [illegible]

[illegible]

۶۳

که ناگاه دو سوار تیز رفتار از نمک دوار که قریب پنجاه کس پیاده با ایشان همراه بودند
در میدان آسیا نمودار شدند و مسافتی که مابین ما و ایشان بود قطع نموده و یکی
نه لعین در آن دم رسیده و پرسید که حضرت کیانست و بسوی کسی اشاره آنحضرت کردند
بخدمت رسیده بعد تبلیغ سلام به مصافحه و معانقه فایز گردیده و بر جامه سبز
که رنگ سبز و حضرت بران نشسته بودند بواجه تعریف
نشستند دو کس تیز بیان آمد این
حضرت بیعت مشرف بموای آیت کریمه فی حکم بینت
بر حق تصفیه مابین ما و ایشانست فیصل کنید بموجب درخواست
بر بیعت دستهای مبارک برای دعا
کسانی که بودند برگشودند و رسیدن
باقصی اذیت شکست
کسان بیان نمائید چون
حقیقی بودند بزرگ ایشان روزی که
از ضیافت والا
مشغول و مستغرق بودم طیار ساخت
زمان بعد قدمن
آن مستقر گشتم این کس آمده

شتافتند و بخدمت ایشان معروض داشتند که امروز روز چهارم است که بی‌نیست امیدوارم که دیده

ما بجمال ایشان روشن گردد و بعد از ساعتی بمعانقه و مصافحه یکدیگر مشغول گشته و بنشستند و ساعتی

صحبت داشته بعد از آن فرمودند که چنانچه جناب امام حسین علیه‌السلام در ... ما نقش

جواب ... و ... خواهیم که ... جناب فیضمآب حضرت امام حسن

علیه التحیة من رب ذو المنن ... خود ... بجا آورند و ثواب ...

ما ... جناب حضرت جناب حسن

مجتبی ... تمام ... شتافتند و از

فرحت و سرور آن ... و ... را در آغوش و کنار خود گرفته بوسها بر پیشانی

شریف ایشان ... که در حق ایشان فرموده بودند زبان فیض ترجمان

بتحسین و آفرین برگشاد هر که بشنید این حکایت سراسر درایت آویزه گوش آن بود شنید

سرا پا عقل و هوش گشت علی سبیل تعجیل برخاسته رخصت از سید الساجدین ...

... نمودند چون شدت حرارت آفتاب اندکی کم گشت حضرت برفتند

قصبه مذکور مع قافله روانه گردیدند و بوقت شام در قصبه مذکور رسیدند بعد از ...

خلقی کثیر که ... دلهای ایشان تخم سعادت ازلی و دیعت نهاده بود ...

شجره سعادت بار آورده بیعت جناب فیضمآب بهره یاب گردیدند پاسی از شب گذشته

بود که ... و کسان که با ستقبال شتافته بودند ...

که ... بسعادت میزبانی این مهمان

٦٥

نشستند و حضرت سوار کشتی گردیده و ترتیب [illegible] داشت متصل [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] بمکان میرزا ابراهیم [illegible] بود از کشتیها فرود آمدند و منزل [illegible]

[illegible] شب با شیخ [illegible] مذکور [illegible] که هر یک [illegible] بودند بخدمت [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] بود [illegible] رسیده [illegible] آماده [illegible]

بنگالست تا [illegible] قریب [illegible] بجانب شیخ مذکور [illegible] جمعیت جمع شده

بودند [illegible] کشتی [illegible] متصل [illegible] کشتیها [illegible]

شیخ محمد [illegible] خود محمد [illegible] دریای بنگال [illegible]

سید [illegible] بموجب اشاره حضرت [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] مصافحه و معانقه [illegible]

[illegible] در صحن [illegible] جمعیت بمکان [illegible] منزل [illegible]

دو سه روز [illegible] حضرت [illegible] احکام [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] در کشتی [illegible] از جهاز [illegible]

[illegible] شب [illegible] جمعیت [illegible]

[illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible] مجلس [illegible]

[illegible] خود رفته [illegible] شب [illegible]

۶۶

[illegible]

گروهی پیش کشتی برای نگهبانی جا داشتند بخدمت حضرت معروض داشتند که دو سه مشعلها
از مسافت بعیده نمایان هست و آنها متوجه این طرف اند یکی میگفت که اهالی این حوالی
شاید بعزم بیعت می آید دیگری گفت که عجب است که این گروه عورت است شاید بطلب
که نماز عصر در بام بنگال نموده برده یا آورده فاتحه میکنند دیگری گفت که شاید
کسی باشد که از یکموضع بموضع دیگری برود الحال این روشنی منقطع خود بگردید ساعتی
نگذشته بود که دیدبانان بعرض رسانیدند که مشعلها نزدیک رسیدند درین گفتگو بودند
چه می بینند که انگریزی بر اسپی سوار مع چند محافظ برای اطعام متصل کشتی رسید و پرسید
که پادری صاحب کجاست حضرت از کشتی جواب دادند که اینجا موجودم تشریف بیارید
فی الفور از اسپ فرود آمده و کلاه خود بدست خود بجانب کشتی رسید و بعد از پرسش حال
یکدیگر بعرض رسانید که از سه روز خبرداران را برای اخبار قافله شریف بهمراهی حضرت موجود
بودم امروز خبر آوردند که اغلب که حضرت مع قافله امروز بمحاذات مکان شما فرو کش خواهند
شد بمجرد این نوید زحمت جا دید برای ترتیب ما حضری تا غروب آفتاب مشغول بودم
چون طعام گردید بخدمت حاضر آوردم حضرت ملازمان را مامور ساختند تا آن طعام را
از ظروف و اوانی ایشان برآورده بظروف خویش گیرند مامورین حسب الامر طعام را
آورده در قافله تقسیم ساختند و بمقدار دو ساعت نجومی آن انگریز بحضور حاضر ماند
رخصت خواسته روانه گردید چون تفتیش از حال او کرده شد معلوم گردید که از نوکران
کمپنی بود و بنگله مسمی تیازیت بود جازم بر توکل آن متوکل علی الله که از برکت او

67

عیال خود نموده و هیچ وجه در بنده له باد بر رو گاه سوای تجویز شیخ عادل

سوم مزد اجلال نموده بود ده دری سنگین ساخته راجه اودت نراین که شرف

در رب حضور تمام توجه از زنان و مردم عیال و اطفال و مخدرات سرادق اجلال

آن صاحب کمال منزل گزیدند گفتنیها به باشیدن آن مکان بسته و این شیخ غلام

[illegible] بمیان آمد از انجمله زنانه و معتقد یگانه آن حضرت بود شدت اعتقادش

[illegible] خویش از احاطه ارقام زیاده و دست بنوشتن راست نمی آید چگویم و چه نویسم

هر که دیده و دانش میزان عقل سنجیده کیفیت اعتقادش [illegible] پرسید [illegible]

ضیافت آن حضرت مع قافله نموده هر روز [illegible] روپیه نقد و طعام [illegible]

و نفر [illegible] روزانه و شبانه مع اطفال و عیال گرداگرد آن قافله جا سید [illegible]

طعام لذیذه میخوردند و می بردند و در خدمت یک خیمه [illegible] دو خیمه [illegible]

بودند [illegible] خیمه خورد [illegible] و زنان جا [illegible] دست [illegible] کنانیده [illegible]

[illegible] گذرانیدند [illegible] مردمان ماند که [illegible] آن [illegible] قافله [illegible]

تعداد ایشان [illegible] شیخ مذکور [illegible] احرام [illegible]

نمود [illegible] دریافت [illegible] بیان [illegible]

نمود و یک [illegible] روپیه [illegible] قافله ده روپیه [illegible] آنحضرت نذر گذرانید

و چهار هزار و پانصد روپیه خرج راه [illegible] پیشکش ساخت [illegible]

[illegible] داشت و یکبار بعد [illegible]

از شرک و بدعت و نفاق ایشان رواجی داشت بسبب غلو و تناب مسلک سنت
سنیه رونق زرداری ایشان رو بکساد نهاد و از آن طریق مستقیم محو و منسی شده بود
تقریر دلپذیر و استفتا ساخته بحضور امام المحدثین فرستادند مضمون استفتا چنین که
چنین بگویید سر این چیست چون استفتا بحضور رسید سید جوابش بدینگونه نوشت
تحریر یافت که نزد واصلان خدا این هیچ نباشد چرا که بعد رتبت و فوت اولیا
زمین را اسمی بگیرند چنانچه بمحوای آیت کریمه فما بکت علیهم السماء والارض
لاینفع و لا یضر تحقیق است چون جواب با صواب در نظر ایشان بجا رسید بدینگونه
بدعت نجات بندند و زنگ را از ایمان برداشتند و آخر موجب تو اشعار مصرع
ایمان را ارتقی بود بیا را اندیشه کن • این راز مخفی بگو در دو تن [illegible]
مردم پشیمان شدند بالاخری بعد دو سه هفته از الله آباد شتافت [illegible]
چون آب دریا بغایت تیزی داشت در شهر مرزاپور بجهت اقامت اندیشه نمودند
عبد اللطیف که نزد مردم آن بلده شان بود و از مدت دو سال بتوبه بیعت
مشرف شده بود سه روز در آن مقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر
نذرانه دیگر [illegible] مبارک بسته لنگ حاجیان منزلگاه گشتند و در شهر
بنارس مقام [illegible] کثیر از شهر و نواحی آن بیعت نموده از شرک و بدعت [illegible]
[illegible] مجتنب گردیدند بعد تقاضای یک هفته متوجه بلده بنارس گردیده [illegible]
[illegible] گذرانیدند و سه روز در آن مقام ماندند و جشنی کردند و قریب

۶۹

فتادوچه نوران قربانی بطریق نذر چندان جمع شده بودند که تا سه روز اکثر اهل شهر از
آن متمتع گشتند و چون طلوع سهیل و تخفیف سیل روداد حضرت برای خود معه کل
همراهیان فرمودند بنارس کوچ کرده بشهر غازیپور نزول اجلال فرمودند و چند روز
اقامت دران شهر چون روداد خلایق بیشمار از اطراف بخدمت رسیده به بیعت مشرف
شدند و بزرگ نصائح ارجمند آویزه گوش ساخته از جمیع شرک و بدعتها توبه نمودند
و ازین بلده کوچ فرموده متصل بانیه فرود آمدند و بمجرد رسیدن خلایق بیشمار از
بدولت شتافته بهره یاب بیعت و نصائح گشتند و ازانجا به شهر تشریف آوردند و شب
شنبه صبحدم کوچ نموده به دانا پور رسیدند چون جمله انگریزان و دیگر ساکنان که از
مدت طول انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس بسعادت همراهی
مستعد بودند برای ضیافت ایشان باقامت یک هفته اتفاق افتاد و درین اقامت
از مستفتها می مولانا اسمعیل شهید و مولانا عبدالحی مرحوم طوایف انام از اهل ان
دیار خصوصا اولیان از افعال شنیعه و اعمال قبیحه خویش تائب و محتسب گشته
و بشه عبادت اختیار کردند و با آنکه اسباب کثیر و اموال خطیر پیدا داشتند یکباره
دست بر داشتند بعد انقضای هفته در شهر عظیم آباد تشریف آوردند و متصل مدرسه
شیخها بستند و مقدار دو هفته دران شهر تشریف میداشتند و درین مدت بسیر خلایق
از برنا و پیر به انصائح و اندرز آن به برد شتند و بسعادت بیعت گردیدند بعد انقضای ایام
ازان شهر کوچ نموده به بهرچند روز و شهر دیگر رسیده یکدو روز ازان مدت گذرانیدند

سید عبدالله بن سید بهادر علی که از جمله خلفای حضرت هست و دیگر کتب دینیه مطبوع ...
بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از انجا روانه گشته متصل بلده ...
... معمار جا شت گشته ... مستند ... الدین ... میر سید ... آن ...
... بود ... دیگر ... مستفید ... آن امام عالیمقام ... و ...
سود مند ... ثواب ... اگر بقدوم ... خود این ذره بیمقدار را بنظر
توجه ... کلبه ... این فقیر ... قدوم خود ... سازی
دور از اخلاق درویشان و عاجز نوازی نخواهد شد اگر ... این کمینه ...
... اقبال این بخت بلند خواهد بود چراکه ...
... این ... برای ادراک این اقبال ... استقبال ... اینکه ...
حضرت ... نمودند ... بیعت ... پیش ... باشد ... دست
... دشمنان ... انشاء الله العظیم ...
... دوست ...
رسید ... حضرت ...
... بیعت ... نمودند حضرت ... نمودند که ... الدین احمد خان ... که
... استقامت ... بعد صلوة
... منشی ...
... با ... کمال

ریاذی گفتگوی خود دو زمرعی بود ما علیه بر کس که غالب یا مغلوب گردد حق الوکالت ایشان
بر گونه با ایشان میر سید لبدالقضای بباه انگریزی دو بار بچشم خود معاینه کرده ام که
مدت سباع عظیر بر فیل بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار با ایشان واصل
میشد و قریب پانصد کس از طلبا و فقرا از سر کار فیض آثار ایشان هر روز وقت طعام
بعد شن و کسوت بلا تعرض بعید و کدی یافتند و هر برهری که عازم بیت الله الحرام
یا بوطن مالوفه زدن بر یه نیفق طلب مید هشت بگشاده پیشانی دامن آرزو ویش گران
میساخت لیکن با وجود این دولت و اقبال و زین ابت د جلال از عبادت
منعم حقیقی و محسن تحقیقی همواره غافل و ذاهل نیحی بود که مزیدے بران متصور نباشد
چون از کار عهده خود فراغت یافته بخانه میر سید امورات خانگی که بشخصے سپرده بود
خود را بیکاره وعطل داشته در شرب خمر و تماشای رقص و مجرا مگی زنان پری پیکر مهوش
مشغول و مصروف بودی گر از وقت ورود سعادت آمود جناب عاقبت محمود مذا
در گذشت ...می بود و شبانه بعنوان بلای آفت اندای که تیغ شجره دین و ایمان میکند و عالم
... موسے رہ بدرنج می انگند منهمک و مشغول بود و مدام با ندمای خود میگفت که حیف صد حیف
که عشرت دنیوی که مه حیات اخرویست این روسیاه عاقبت تباه را کسی محض است با وجود
... بنا کسیر فیض تاثیر که بعید وجود آلان دستیاب نشود و محروم و ناکام میدارد چون
ردو هفته برین ماجرا گذشت و قریب دو هزار کس از عابد و عفار غیره متوسلان ناظم
... بمعیت آن سید عالیشان گوی سعادت ربودند روزی ندمای خود را

نماید و بعده ابواب لهو و لعب بر روی خود بگشاید و اگر مانع شود از هم و ستوهش نخواهم گشت لیکن
ست که چون به وجد شاه بنده اگر در چه پیرامون اموری شنیده در سماعات تجربه کرده و در پرده [illegible]
خود را پیش من نمود و آن مرحوم خیر [illegible] ذره ای عشق و مشتی رسانید با مردان در وجد
جمع بود با بسیار شیرینی و نذر بعظمت آن عالیقدر گذرانید و بر دست بیعت شریفا که داد و
رشتهای ارادت و جانی بگردن خود را زیب و زینت بخشید و آن حضرت بعد ختم
کلمات بیعت علی الاعلان [illegible] مجمع بزرگ [illegible] بود با آهنگ بلند دست آن عزیز
گرفته فرمودند که شرف کیفیت [illegible] دایر است [illegible] آن پا بیرون نه خند
موجب بیت مشهور بیت هر کس که [illegible] خدای [illegible] مستی است که پروا [illegible]
بام مادر [illegible] چون این گریه [illegible] دیده گوش خود کرد طوفان گریه و زاری
چنان جوش نمود که همه اهل مجلس در گریه [illegible] بیهوش رفت سید صاحب [illegible]
آب طلبیده بر روی چند کلمات حیات دمیده بر چهره ش زدند که بهوش آمد و بعد [illegible]
جواب داد که بنده ضعیف را چه یارا که عهود و مواثیق حضرت را که اثقل و اعظم از کوه
اند بدست تحمل توانم شد مگر آنکه همت عالی و دعا [illegible] بدرقه این راه و دستگیر [illegible]
خود بود و مصداق قول سعدی علیه الرحمة بیت کسی که استقامت [illegible] درویش [illegible]
[illegible] درویش [illegible] بعد [illegible] این کلام سعدی [illegible] ست حق [illegible]
[illegible] کلاه از سر نهاده و [illegible] بن عهود [illegible] و بعد [illegible] است و
[illegible] بنوع [illegible] ساحت [illegible] از رب الارباب خواستند و شاه [illegible] دعا [illegible]

رخشنده مغرب پا بیرون کشیده ماسند اوتاد و ابدال در چهار گوشه عالم تماشای نظر
آیات الله بمفادی فانظر الی آثار رحمة الله بهر گوشه و کنار مشغول شدند و گرد
منشی مسبوق الذکر دران مقام وحشت انجام که مملو و مشحون از چراغان و قنادیل کهالی
بعض از اجانب و اقارب بود دست آن شاهد رعنا گرفته و درخانه بسته بر سر عیش و
نشاط جا کرد در حال آن دو کس بمصداق این چند ابیات مثنوی رساله است مثنوی

بیک برج شد ماه با مشتری | یکی چون ملک دیگری چون پری
دو گوهر بیک کان نمودند جا | یکی کاسد و دیگری بی بها
ازان دو یکی را سعادت قرین | به تیه شقاوت دگر خار چین
یکی همچو گل دان دگر همچو خار | یکی چون خزان دیگری چون بهار
یک از شمع ایمان بد افروخته | ز ایمان دگر دیده بر دوخته

چون با ناز عشوه و ناز فیما بین آن عاشق جان باز و معشوق دلنواز طناز
گشت خریداری مشتری برضای فروشنده متفق گردیده شیشه شراب از طاق
آورده با ساتکین و پیاله بیک کرسی نهاده خواستند که باهم نوش شدند که دفعتاً
آمد چند دروازه آن مکان بیان هفت خانه زلیخا مسدود و مقفل بود یعقوب
وار جناب سید المجاهدین رسیده بر کرسی که مقابل کرسی ایشان در ور نهاده بود
گشت مهربان بنشستند آن یوسف دوران چون بتامل نام و تعزز
نگاه کرده شناخت شیشه و پیاله و ساتکین را بر زمین زد و بکلمات تسبیح و تهلیل

۷۴

بعرض تبیان آمده و بعد از آن گفت که کدام رو که آبروی خویش بخاک مذلت و خواری بریخته
شده در آن محفل عالی که محل مقعد صدق ابدال یا انست روا آرم آنکس مبادرت نموده و جواب
گفت که اولیا خدا و پیشوایان راه هدا اسطرلاب اقتدار شناسی و اخص الخواص خلیفه الهی
هستند آن ارادت صادق و عزم توبه راسخ داری مضمون این رباعی را بعد تو خویش
نموده قدم جسارت برکش رباعی

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ	گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آ

منشی مذکور چون اصغای این نوید فرحت جاوید از سر قدم ساخته بمجلس والا حاضر گشت
و دیده بر روی آن شمائل نورانی لرزان و گریان بر پای حضرت افتاد حضرت سر او
برداشته در کنار گرفتند و تسلی و تسکینش داده به پهلوی خویش جا دادند و در مدت هفته
و عشره این خبر بر خاص و عام منتشر گشت و ساکنین آن بلده عظیم تا مدت دو ماه بشرف
قریب بزرگی بشرف بیعت بهره یاب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص
گردید که در پیشش پاس فراغ بجز نماز پنجگانه دست نمیداد تا باکل و شرب چه رسد و چون
اجماع خلایق بیرون از احاد و عشرات بل از الوف کثیره متجاوز گشت مکانی وسیع
متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان مملو و مشحون میساختند و چون پرسشت حضرت
بر دروازه تشریف ارزانی فرموده بیعت هشت دستار را وا کرده بهر گوشه و کنار آن مکان
بدست یاعین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان با آهنگ بلند تلقین میفرمو

از عوض نکاح زنان و مرد تفتیش می‌ساختند زنیکه بی نکاح جابه در خود معاملهٔ زنان و شوهری
داشت گر در آن محفل حاضر بودی سنت نکاح بر ایشان جاری می‌ساختند و اگر از نکاح
مانع بودی او را تا آینه تمام جامه ساخته الفاظ نکاح تلقین فرموده رخصت می‌فرمودند
و اگر حضارش ممکن نبودی تنقید فرموده شدی که آنان بدون نکاح همبستر نشوند
و میثاق عهود شدید داده روی گرفته رخصت می‌کردند حاصل قصه هر روز در روت
گشتش یاس بر مردمان این قاش سنت سنیه نکاح جاری می‌بود و اخرام در بلده
عظیم آباد و کلکته از مرحله متواتر و متوالی خبر رسیده که چون با تعین مستفیدین بیعت
گشته بسکن ماوای خود جا گرفتند هر کس متعین خود را جمع ساخته صاف صاف با جنگ
بلند می‌گفت که هر کس که از شما آن سید مجاهدین بیعت کرده باشند باین بگویند که سوت
بودی باری جاری خواهد داشت و هر ناپسندی که ازین محل به ابت هم مردم خود را
خود نبود او را بنده و فرنگی نوه گذاشت و احکام برادری یکنم ازدی مفتخ
هم نبود جز شرط رجعت ما دست بگویم رتبه نویسم که بعد از سنوح این سانحه عجیب
زنده هجوم درد نامه حضرت شبانه روز مهیا و موجود بود در خامه بریده زنان زنده
تعیین بین شمار اگرچه بودند که زنبار دشتی نمودند از خود باشند از حیز امکان بیرون است
و در هر هفته چون سید مجاهدین مولانا عبدالحی را برای وعظ گفتن مقرر بودند روز
سه شنبه و روز مبارک جمعه بعد نماز عصر آن وقت فارغ می‌شدند تا زشمار جهان
تهی هیبت دمی افروختند که خلایق پروانه وار برآن می‌سوختند ابیات مرقوم

بعضی رسایل و ابیات

نیست چه کرد این درویش بعد یک دو سال زاری در این باب خواهد رد و مرا ایشان چه چیز

[illegible] این کس تا دامن قیامت از این معد و دو نخواهد گرد و به سبب نیک جمیع [illegible]

با هم علو و دو موشی با ایمان محفوظ و شد و مستحکم و مضبوط گرد و که هر کو دامن طلب خود

نجاست بیند هر چه و شستن بعد گرفتن تو به برادران طعام حسب حال [illegible]

در جنبا نحو ایل شد و عهد نامه با جمیع توابع و متعلقات خویش نویسانیده پیش شهر رسیده

حکام بعد صفا این کلام با ایشان گفت که گاه این درویش متوجه به مقصد خود خواهد

گرد و دید بعد [illegible] از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در تحصیل شما تخفیف

نسبت پیش [illegible] خود هر گر دید و در ایام قامت [illegible] شهر جمیع مراجعت آمدن که

در این بار [illegible] جمعیت اختیار کرده بود و به مقصد و شما [illegible] در [illegible]

[illegible] شما رسیده بود [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] رسیده بود [illegible] باشد [illegible] گشت بجهت [illegible]

[illegible] و خاندان [illegible] که [illegible] نصیحت [illegible]

[illegible] خانقاه [illegible] در باب [illegible]

[illegible] دختر [illegible] خود دیگر برای [illegible]

هر چه [illegible] رسید خود [illegible] خود [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] حطیم [illegible]

[illegible] قریب [illegible]

ملایک بسبح دران بی شمار | نوازن بباغ بهاران هزار
بتسبیح و تهلیل حمد و ثنا | همه غرق در بحر صنع و صفا
یکی گفت ای زائر اندر بیا | ببین سو بسو صنعت کبریا
بجنبش درون رفتم آشفته وار | همین حیرتم رهبر و غمگسار

چون درون رفتم و مقدار دو سه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم بر کرسی مکلل بجواهر آبدار و یواقیت آبدار که هر دانه از ان بخراج هفت اقلیم دلبری ارزن نشسته هست و جمالی دارد که عقل و حسّان در وصف او بادیه حیرانی و پریشانی گز ◦ تحریر به زبان یارتام شما از توصیفش مانند قلم ناقص و لرزان و برخود پیچان

مثنوی

ور زان رخ خوب آن دلفروز | چو تابنده خورشید در نیمروز
غلط گفتم اعجوبه روزگار | عیان از رخش قدرت کردگار
ز شرمش عرق ریز گل در چمن | بتب لرزه دایم سهیل یمن
دو زلفش بگرد رخش حلقه زن | عیان سنبلستان بگرد سمن
رخش ساده از ریش و سبلت چو ماه | ملایک ورا ساخته سجده گاه
ستادم چو پیشش ولی با ادب | نهاده دو دست مهر حیرت بلب
مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش | سلامی نمودم بآن گشت کیش
بخندید و دادم جواب سلام | شده حیرتم جمله بیرون ز انجام

چون رفته به تفرج باز آمد و طایر هوش را خرد پرید و بهرت دماغم کمال فرخی و سرور حاصل گشت
چون دیده را نظر بتماشای آن مکان نزهت نشان نگماشتم مکانی دلربا پر از اشجار
میوه گونا گون چون پاره پاره در هم آمیخته متصل آن جوهای سرشار معائنه شد ابیات

باغی که بود رشش بهار است | برگل چو چراغ تابدار است
هر میوه کو اکسیر است درخشان | هر غنچه چو لعل در بدخشان
آب خضرش چو آب حیوان | چون سیم گداخته درخشان
مرغان به درخت او نوازن | با هم بصداهای مرحبا زن
در جنگل زخمه دیبان نهان | سرمست همه بحمد یزدان

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر و عدیلش در ممکنات سفلی امکان ندارد دیدنی
و آسودگی حاصل نبود بحکم ضرورت پیش کرسی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب
گشادم که هر دو مکان متضاد چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین
است و ما اقرار مؤمنین متقین برب العالمین و دوم زندانخانه کفار که
در عبادت صنم مشغول و معتقد می باشند تو که از زمره کفار بت پرستی و در
مدت حیات بت پرستی داری خویش را ازین مکان بهشت نشان محفوظ و درمان
[illegible] دیگر یک حبل ناگهان در رسید الا هیچ توبه و انابت و لجاجت و ضراعت سود
ندهد میوه یی نخورد و ابد الدهر دست تغابن مالان و محبوس این مکان قباحت
توامان خواهی ماند زنهار زنهار از دینی که داری دست بردار و در احاطه اسلام بیا

٧٩

[illegible marginal text]

القصه چون وقت صبح رسید و خورشید عالمتاب به نعمت یکسو گردید نزدیک صاحب

[illegible] رفته جز نقد [illegible] رسانید که ما دوازده [illegible] حکمت [illegible] بیدار شدند

روز دوم [illegible] گذشت در صحبت چهار روز [illegible] گردید به وجود وصول [illegible]

تفسیر شمول رسید و بعد از سلام [illegible] گردانید [illegible] اختیار [illegible] آن [illegible]

[illegible] زلطوفان [illegible] حضرت تسکین و تسلیش فرموده

[illegible] در آغوش رحمت جا داده [illegible] سعادت [illegible] خواب

[illegible] خود را [illegible] از خواب غفلت بیدار ساخت [illegible]

[illegible] در آورد و بعد از آن [illegible] کلمه شهادت [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] با کمال نشاط و انبساط در آمده [illegible] رسانید که [illegible]

[illegible] باشد [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] جا داده دو [illegible] خادم [illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible] رخصت از حضرت [illegible]

چون خبر آن آمد ز شهر خویشتن	چون جادو [illegible] شد سوی آن انجمن
بود نای طرفه نورانی شده	صدر آرای سلطانی شده
[illegible] گلشن باز گشت	[illegible] را باز گشت

۸۰

[illegible marginal text]

...که سالها گریبان خورده روز سوم بقدر یکپاس روز برآمده در بحر ذخار [illegible] عبری که
مشهور بهند [illegible] است نقش گردید و واقعه عجیبه حادثه غریبه رو داده **حکایت منظومه**

در اینجا یکی قصه یاد باد | که از کبر و نخوت رود سر بباد
حکایت عجیب است ای هوشیار | بگفتار من سر بسر گوش دار
که میگفت آن سید پاک کیش | ز دوست این شنیدم از گوش خویش
که من چون ز مسکن ببستم کمر | پی حج و عمره ز بهر سفر
سوی مشرق ملک هندوستان | بکشتی بر انهار گشتم روان
چو یکسر ز انهار کردم گذار | در انگشت چون بحر اعظم دوچار
بآن صورت معنوی شد پدید | بهیبت که هوش از سر من پرید
بجاه و جلال و برعب کمال | که از وصف او ناطقه اند لال
بمن گفت ای من جسارت مساز | که تو صعوه هستی و من مثل باز
منم آنکه از غوطه نیان هلاک | نمودیم بی بیم و بی خوف و باک
هزاران سفائن بهر سال و ماه | ندانی که چون می نمایم تباه
ندانی که علم گرد زمین | منم دائره نقطه وارش ببین
چرا سیر گردیدی از جان خویش | ز زخمم چه دانی تو درمان خویش
که جانان خود امروز سیر آمدی | که بر چشم بدخشان دلیر آمدی
نجانت اگر نیست میل و ... | چرا بر جان را نمائی هلاک

زین آیت جسارت که کردم ختم | بسیار زنم از لطف ای نیک خو
علی بعد ازین ز بازار کام | که کردم ختم سخن والسلام

بعد گذشتن دو سه ساعت نجومی لنگر برداشته و پرده‌ها افراشته مرکب را سر دادند
آنحضرت جمیع اهل مرکب را یکجا فرموده دعای حزب البحر را به تلاوت کردند و بعد
از ان کمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی به درگاه باری تعالی جل
به درگاه باری مسئلت نمودند و بوقت دعا تا بیت اهل کشتی عجب حالت برحسرت
و بیقراری و بیتابی بود که گویا هر کس از گوش جان ندای ... مستجعا می‌شنود و چون
روی زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای ... خویش قرار گرفت
و مرکب مذکور لیل و نهار در جریان بود تا آنکه در جزیره علیوش که متعلق جزیره ملیبار است
لنگر کردند و تا چند ایام توقف خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرود آمدند
و کلی کوشش و رنج کشتند احوال ملیبار چگویم و چه نویسم که معاملات و رسمیات آن
مکان عجوبه روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شمه از آن خجسته
خامه بطریق اجمال می‌سپارم و انموذجی از ان در این صحیفه قرطاس می‌نگارم چون
آن بلاد متصل خط استوا واقع شده گرمی مفرط در انتها حاری و ساری است و از برودت
و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده بنود و تمام اهل چه زن و چه مرد برهنه و پابرهنه باشند
حتی که دختران کدخدائی از جامه خود نمی‌دارند و در میانه خود می‌گردند و با پدر و
مادر خود در یک خانه ... می‌نشینند ...

۸۲

نصف مهر بعد از وفات شوهر بدست او می‌سپارد و منکوحه خویش را بزن خود [illegible]

چون [illegible] صاحب جهاز شد بزندگی با کسان جهاز میرسد منکوحه‌اش را [illegible]

شوی خود را باز وقتی حاضر نمیابد [illegible] می‌رسد که تا بعد [illegible]

جهاز [illegible] مقصود خود خوب گشت باقی [illegible] مدت [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] سال [illegible]

[illegible] در این مدت [illegible] معتقد [illegible] اگر بعد از [illegible] سال

[illegible] معتقد [illegible] و چون [illegible]

[illegible] از کسان [illegible] بجزیرت [illegible]

دیگر [illegible] زن صاحب [illegible] که جهاز ایشان بکنار [illegible] آن

دیار [illegible] روز [illegible] میمانند بوجه شرعی معاشرت می‌نمایند و چون جهاز [illegible]

میشود [illegible] لازم باشد بزن منکوحه سپرده طلاق میدهند از این بابت

در هر سال اولاد بسیار از ذکور و اناث متولد میشوند و چون بحد بلوغ و جوانی

میرسند از پدر خود اصلاً و مطلقاً خبر ندارند نسبت خود بطرف مادر می‌نمایند بهمین جهت

است که ایشان را [illegible] میگویند یعنی بچه مادر و مساجد این شهر بکمال رونق و نهایت

مسجدی که در و حوض نباشد و فروش مکلف و فانوسهای زیبا

و قندیلهای شفاف بانواع صنعتها ساخته در سقفهای مسجد آویخته‌اند و

اگر بسیاری از [illegible] مسجد [illegible] و غنیمت [illegible] نگاشته

۸۳

باری آرد و تا چهار پنج سال بماند بعده درخت خشک میگردد و کیفیت ثمر آوری
این درختها با انواع شتی مقرر و معمول است که یک درخت شگوفه دارد و دوم ثمر رسیده
و سوم میوه اش تمامی و کمالیت رسیده مالک بخورد یا بخوراند رسیدار در برگ تنبول
و شالی اقسام و انواع برنج یاد آورد از نعمت جنت نعیم است و کثرت موز که عبارت
از کیله است زیاده تر از خس و خاشاک شبانه روز فیلان میخورند و چون جنگل متراکم
متصل این بلده است زراعت گندم بلکه وجود جو به اینجا که بکار تجارت آید بخوبی بهم میرسد
و در هر خانه ده دوازده درخت فلفل سیاه چنانچه در ملک ما درخت بقولات بیشمار
میباشند در اینجاست بعده دو سه روز که دسته آنها فراهم میکنند درخت آن شاخ [illegible]
نیست بلکه ذی تخم است و مزروعات بهی سپید بسیار است و نارجیل و فوفل بسیار و بیشمار
و فراوان فراوان است برای خریداری همین اشیا جهازها در این بندر میرسند و زبان
این ملک بجهت آنکه با سنگلدیپ اتصال دارد سنگلدیپی است که اصلا و مطلقا فهم
نمی آید و بدون ترجمان کار روائی نیست مقدار دو هفته کمتری کم یا زیاده اتفاق
اقامت افتاد بعد از آن بر جهاز نشسته بطرف جهاز روانه گردیدیم و چون از
دوازده ملیبار که هر یک از آنها بنادر دریا شور [illegible] قطع نموده در جزیره سیلان
مروارید سیلانی از اینجا بهم میرسد و این جزیره وسیع و فسیح واقع شده و دار السلطنت
این جزیره سنگلدیپ است و مهبط آدم علیه السلام همین مکان است بر جبل آن
[illegible] جمیع جبال ارض ارفع و اعلی است و از زمان ابتدائی تجربه فی [illegible]

چسبیدند از خویش کشند القصه از کناره سنگدیپ تماهی نموده بعد از قدری دریا
نوردی وقت صبح بعد لنکا نمود اگشت تیز بینان که نظر خود بدانجانب گماشتند میگفتند
که شیخ مجبور کرده سرخ در مواجی دریای بنظر می آید چون از معلم پرسیده شد گفت که
همین تسولنک است در نهایت قوت و اضطراب دریا گاهی پیدا میشود و گاهی
پنهان میگردد مسلمان عربی این را نفحة العفاریت میگویند و سبب بند میکر جهاز
نکاه آمده در دریا از وصطول نمودار میشود نزد هنود این مشهور است که رام
مقابله دزدش بدریا بسته بود والی الآن زیارتگاه هنود است و هر کس زیر او
امروز وقت شب با آهی و تسبیح و تهلیل تا مناهی و اعتقادا جمیع جرایم و مناهی
واجب و متحتم است چون شب در آمد آنحضرت بعد از نماز عشا مین حزب البحر مذکور
را شب سه بار نمودند و سیر نمودند که عفاریت و شیاطین اگر زهره تقابل با بنا
نزد و تقیل بسیار ندارند نیکنگری و نیک میدان و درآن شب تاریک آنحضرت اکثر
بیدمشن چند مردم اتند با سیاهات و دور میرگاه بالا و گاه زیر مرة بعد آخرین کرة
بعد از اولی در تمام جهاز سیر نمودند تا آنکه شب بپایان رسید و صبح صادق بدمید
و جهاز از مکان خوف و هولناک بخیریت تمام بدر آمد و هرگاه که روز روشن شد
ناخدا چند طبق حلوای از حجره خویش بیرون آورده مجلس عالی و شریف منعقد
کرده بعد از اختتام قصاید مولودیه شیرینی تقسیم نمود روز سوم
جهاز دیگر در سلک قافله ما منسلک بود تبرزنش شکسته بر جهاز ما آمد و حال

٨٥

مرد بد چنین مقصد آن بکار برخاستاب رسید بعنایت الهی از مستول برخاست و جهات بکار

... نشست و جهات را از اندرون آب بر آمده بدستور قدیم روانه گردید بعد دو سه

روز در جزیره آرمینی رسیدیم و احاطه این جزیره ... و شمال و شرق ... بارده فرسخ

نزدیک ... میل نخواهد بود و ساکنین مکان مومنین شافعی المذهب اند مسجد زیبا بنا

نموده اند و اقامت الصلوة ... آمکان را زنده میدارند و ... بسیار

... بسیار ... در آب و اگر انسانی نزدیک ایشان میرود ...

... بسبب رزق اهل این جزیره گیاهی است که در اینجا میروید ...

ساخته ریسمان تیار میکنند بعد دو سه ماه ... ریسمان مذکور را عوض

... روغن ... و دیگر ... نشستیم ... اتفاق ...

کنار آن جزیره افتاد ... از آنجا روانه گشتیم و بعد از سه پاس بجزیره عقیدی رسیدیم

آن جزیره هم مشابه جزیره مذکور بود مقدار یک پاس در آنجا توقف نموده روانه شدیم

بعد سیر دو سه روز جزیره سقوطره را که مصطکی ... از آنجا ... بنظر در آمده و بحر

از اینجا تا آخر آنجا ... جزیره سقوطره بحر عرب آغاز میشود چون جزیره مذکوره

... اتفاق نیفتاد ... روز در بندر عدن رسیدیم کشتی ...

در بندر ... گردیدیم ماجرای غریب و واقعه عجیب ... چنانچه

... نیست.

حکایت عدن

کشتی سید بعدن چون رسید	متصل ساحل او د رسید

۸۷

گفت چند اما و سه اشتر بیار — تا همه گردیم بر آنها سوار
گفت کجا جای شتران زین گیاه — بست لبی ز در و یار ابجل
گر بود مرقوت پایم کجاست — هر قدم زان دم بدم افزوده است
چون که بشنید رفیقان چنین — بر همه گشتند نهایت خشمگین
مضطرب گریه‌کنان ... — جمله بگفتند از آن غمگسار
دست بردن ... که گفت ... — غیر دنیای تو پناهم کجاست
گفت پناه من و تان داور است — آنکه بهر حال مرا یاور است
او همه می‌بیند و داند مرا — هر چه ضروریست رساند مرا
نیک چو دانند درین اضطرار — صبح شانی همه کس هفت باب
... مرد و خود و به پایان بماند — کامده یک مژده وه وه که فشاند
گفت همه من تو به پایان کوه — چار شتر با همه فر و شکوه
بود و شتربان بگفتشان بنام — این طرف آیند تا جو شدند
چشم خود آنسو همه می‌دوختند — شمع طرب یک بیک افروختند
چون که رسید آن همه اشتران — گر نفس یکی از ساربان
زین شتران گر کرایه دهی — منت و احسان بسر ما نهی
گفت یکی جسر که ... — منت و احسان ز چه رو بر همه
... آن شتر و شتم سوار — خرم و خندان چو گل نو بهار

٨٧

سنت احمد شده از وی مستقیم	بدعت از وی شده بجهنم مقیم
چشم گشا بین تو کرامات او	تونک بخارا شده از ذات او
سایهٔ او تا بدم نفخ صور	یارب ازین خاک نسازی تو دور

در زیارت مزار فایض الانوار حضرت سید عیدروس که در انجاست رفتند در بمبئی مشرف شدند و شیوه مردم آنجاست که سید ممدوح قدس سره در حل عقد مشاجرات و معاملات کامل سید بندر و هیچگونه قسم دروغ بدو نخورند لقمه چون اهل جهاز از مدت دراز بنشستن گوشت کباب و آرمیده خفتند حضرت بپاس خاطر ایشان دو سه روز در آن بندر توقف فرمودند و در وقت خوردن گوشت بانواع شتی طبخ نموده پیش نهادن شدند بعد دو سه روز روانه شده بسیر دو سه روز در بندر مخا لنگر انداخته شد و بودن سید عبد الرحمن ناخدای جهاز حضرت ساکن شغار که متعلق ملک حضر موت است بوده و حضر موت از مخا نزدیکتر است حاضر بجناب سید المجاهدین گردیده بعرض رسانید داشت که برای مدت یکماه من از خدمت شریف رخصت شده بخانه میروم جهت آنکه ایام حج بعد انقضای دو سه ماه خواهد رسید من آن حضرت هم درین شهر مدت یکماه اقامت فرمایند حضرت گفت قبول بر دیده نهاده سید عبد الرحمن ناخدا را رخصت شغار فرمودند و حال و اثقال اهل قافله را از جهاز طلبیده یک حویلی که متصل درگاه تاج الدین بود خود مع جمیع مردم فروکش شدند رسم این شهر عجب گونه بنظر آمد که اصاغر و اکابر حتی که قاضی و مفتی و حاکم شهر در کشف عورت اصلا و مطلقا پروا نمیدارند خصوصا وقت

مشغول شوند و مرد و زن و پدر و دختر اگرچه جوان باشد و بالغ ابدا حیا نکند گریه و
زاری مبادرت نمایند چون جناب سید المجاهدین این کیفیت این معامله را بالشهر معاینه نمودند
بیتاب گردیده با مولانا عبدالحی و مولانا محمد اسمعیل شهید پیش قاضی عمر رسیده استفاضه از آن
امر شنیعه که از اهل نجد به صدور می یافت نمودند و در همون مجلس قضا مولانا محمد اسمعیل آن
بیان موعظت و تذکیر بعبارت قلیل که معنیش کثیر بود بعرض بیان آورده تذکره سامعان
را در بحور شرمساری غرق ساختند قاضی بعد شنیدن وعظ گریان بخدمت حضرت
عرض کرد که این امر شنیعه را البته باحترام سید فخیم الاحکم را در این شهر با امتناع این امر نا پسند
نیست انسب و اولی آنکه صاحب همراه ما تا مکان دولت که حاکم و رئیس این شهر است
تشریف فرما شوند که شاید امتناع این فعل متوجه جناب مستطاب گردد غرض که هر چهار
کس در کچهری حاکم شهر رسیده قاضی بشفاعت این امر بکمال آب و تاب از طرف سید عالی جناب
بخدمت صدر آن مجلس که حاکم شهر بود در باب امتناع ازین امر شنیع بسیار استبداد و
مبالغه کرد حاکم شهر قاضی را گفت که ازین سید بکمال سماجت و لجاجت از طرفم عرض دارند
که این رسم مستمره که از قدیم الایام درین شهر موسوم است امتناع آن از من متعذر است
زیرا که ما میان میر سیم هرگونه باستخاره حضرت که مهمان عزیز شاید نامعقد و در
اجرای آن معذورم خواهم بود پس صاحب تشریف بخانه خود برند باعلام این برای اینکه بعد
خود قاضی و کوتوال را طلب داشته مامور ساخت که دو منادی در تمام شهر بگردانند که احدی
تا قیام قافله هندوستانی که رئیس آن سید عالی مقدار است هیچکس بر جنگ

٨٩

سید ابجا بدین ترتیب عرض نمود که جناب [illegible] تا اتمام خود واجب داشته مامور نمایند که غسل نموده احرام

عمده بندند ابیات مؤلف

وقت احرام است هان هشیار شو — چند خسپی زود تر بیدار شو
عزم بیت الله اگر باشد ترا — مرده شو وانگه کفن پوش و بیا
از همه لذات نفسانی گذر — شو ملک اکنون ز شیطانی گذر
دور کن از خویش اخلاق [illegible] — چون حسد چون بخل و کبر و منی
خشم و شهوت را ز خود کن [illegible] — تا رضای حق ترا آید بکف
غسل کن احرام پوش و لب گشا — نعرهٔ لبیک زن مرد خدا
نعرهٔ لبیک از بانگ بلند — بست [illegible]
بانگ لبیک از لب حرامیان — بست بر شیطان [illegible]
در صباح و در مسای سرفراز — همچنین چون فارغ آئی از نماز
همچنین وقت لقای دوستان — نعرهٔ لبیک زن ای دلستان

[illegible] رخصت [illegible] کبیر و صغیر [illegible] جمیع ساخته بغسل مشغول گشتند بعد از غسل [illegible] جامهٔ احرام که عبارتست از چادر و ردا [illegible] باشد پوشیده پیش جماعت نشسته [illegible] دست را بلند نموده اول به ثنای الهی و [illegible] نشستند [illegible] [illegible] فضای [illegible] بود [illegible]

راهی گردیدند و بوقت صبح در قریه جده فرود گردیدند تمام روز در آنجا مقیم مانده شب
گاه از برنکل نشسته در مقام حدیبیه که در شان آن نزول آیت کریمه لقد رضی
الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل
السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة الآیة در سوره فتح وارد
شده رسیده در آنجا امام المجاهدین با جمیع یاران بدعا مشغول گشتند و بر آمرزش جمیع
قافله بکمال ابتهال و تضرع و خشوع بجناب واهب العطیات مسئلت نمودند بعد از ان
روانه شده بوقت نماز چاشت بمحل حرم محترم که عبارت از مسجد الحرام است رسیدند بجهت
رویت کعبه معظمه یاد داشته اما شرف اتفاق عجب که نه حالت بر مشتاقان چه دل یا ملال ان
بیت ذو الجلال طاری و ساری گشت که قلم بریده زبان بنوشتن اندک از بسیار ذوق
نمونه از خروار جگر چاک و ناتمام است حاصل القصه بپای آن مقام ذی احترام طوف
و الزام و مناجات بجناب قاضی الحاجات هرکس از روی دل میخواست و از کثرت
بکا و زاری و ابتهال و بیقراری یارای حرف زدن نداشت و آن امام همام تضرع
کرده آمین آمین میگفتند و گوهر مضمون این ابیات با آب دیده میسفتم **ابیات**

شکر که تا کعبه رسیدیم کنون	لقمه ز خوانش بچشیدم کنون
محنت ما جمله بپایان رسید	این دل مشتاق کنون آرمید
بیت خدا گشت چو ما را مکان	ما همه مهمان و خدا میزبان
سفره نعمت پی ما برگشاد	جمله مرادم ببر ما نهاد

91

سر تراشی بست و بعضی تقصیر که عبارت از کم کردن موی هاست سودی ساخته از احرام عمره
بیرون شدیم و هر کس هر چه لباس داشت پوشیده تمام جماعت در مسجد الحرام است آن
امام میر حاج عالیمقام رسیده با هم نشستیم و مبارکبادی با یکدیگر میرسانیدیم چون معروف
با اشاره امام بهاء چند مساکن بطریق اکثر قبل از این گرفته بود و بحکم آن مسید عالیشان
هر کس که لیاقت آنمکان را داشت مسکن و ماوای خود ساخت تاریخ بیسوم آن ساعت
تموز اتفاق در بیت الحرام بست و هشتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و
از هجرت خیر البشر علیه التحیة من الله اکبر بود چون هلال ماه رمضان المبارک که ابروی
چرخ دوار نمودار گردید گویا مفتاح ابواب عبادت برای ارباب سعادت رسید
بمجرد رؤیت هلال خادمان مسجد الحرام از قنادیل و مصابیح چنان افروختند که افلاک
از رشک و حسرت آنمقام بصورت مقابل گشته اسپند کواکب را سوخت و هزاران چشم
امید بر زمین آنمکان چشم سپید دوخت **قطعه**

آسمان میگفت الهی کاش می بودم زمین — تا که در من بودی این خورشید رب العالمین
شکر افلاک با هم گفتگو میداشتند — کاش چون مردم خدا میساختی بدر و مکین
سر بر کان بقنادیل چون جوش مگس — اگر جوش شکر پروانه را بر شمع بین
گاهی از شرق گاه از مغرب گاه از سوی جنوب — گاهی از طرف شمال آیند در سعی مسلمین
نعره تا سمعا قد الخفنا از زبان — خلق عالم میرسد در روی اطراف زمین
شکر انعام بیل از بهر او شد شگار — از هر کجا آید و گردید با نکهت زمین

ظهور یافت چنانچه این حکایت منظومه از ان خبر میدهد

حکایت

آن اسمعیل مولانا شهید | جسمه سید چو در مکه رسید
حج عمره کرد جانش آرام یافت | صید مقصد یک بیک بر دوام یافت
بعد چندین روز او بیمار شد | طاقتش خد طاق و بس ناچار شد
در کسوف آمد چو آن بدر منیر | چاره کردندش طبیبان بیشتر
جملگی تدبیرها انگیختند | از بهر شهد رنگ رنگین ریختند
آن معاجین و سفوف و شربت | بود در حقش بسان زهر آب
زحیاتش چونکه مایوس آمدند | جمله یاران دست افسوس آمدند
بود مولانا شهید ارجمند | روز و شب در خدمت او پابند
شب نخفتی روز نا سودی همین | همچو ماه از غم بفرسودی جبین
بود آن مستوره مخدومه | از نسیم سیدم مخدومه
دشتی بهشتش افکارها | مینمود این گل بچشمش خارها
نوش بود آن نیشش می پنداشتی | نور بود آن نار می انگاشتی
بار بار گفت مولانا شهید | مادر این طرفه خوان از حق رسید
خیز بیعت کن بخور نعمای او | هر که نخورد آه بر وی وای او
تیره گشتی مادرش چون این کلام | گوش کردی زن شهید نیکنام
برگشتی های پسر زینسان مگو | کس غلام خود نسازد پیشرو

بر کرانند کام رانش میکنند — جانب مقصد روانش میکنند
اندران افتادگی از دور دید — سایهٔ گویا که آمی نور دید
طرفه سایه آمد از دورش نظر — سایه نی بل سایهٔ نور البصر
اندران سایه خلایق بیشمار — خرم و خندان چو باغ اندر بهار
هر یکی سیراب از ماء معین — با اخلا و احبا همنشین
هر یکی با یار خود در اختلاط — گرم در هنگامهٔ عیش و نشاط
خواب بین از روی پرسید حال — چیست این سایه بگو ای خوش خصال
... مستظل را باز گو — کیستند این قوم ای مرد نکو
گفت این سلسله گروه احمدیست — سایهٔ شان ظل فیض سرمدیست
تو ز ایشان شو که تا ز ایشان شوی — دور کن انکار تا ز ایشان شوی
چون شنید این گفتگو از خواب جست — زنگ انکار از دل او پاک شست
گفت ... سید را بیار — تا از و بیعت نمایم آشکار
سید آمد کرد بیعت شادکام — شد پس یک هفته در دار السلام

حکایت دیگر

چو سید با حرم القرنی آرمید — زلبنار یک قافله در رسید
زنان سه صد و چند بودند مرد — همه دین پژوهان و صحرا نورد
از انجمله بودند اکثر نشیمه — صبیح و ملیح و جسیم و وجیهه

زین بیات بگوش تا انسی دادانی رسانید ابیات

آن سید قرشی که بنگ تکبیر ما این شد
تنگ رنج جوی مرد لاش طرز چو گلشن شد

تو ولی نعمت تقدیر بهر حس مشکلها
پدید آمد زان مشکلات خلق سلمن شد

آنکه یاد برانگس که در بیت الحرام
رسید از پس گذشته بهر جمع و یان شد

و در خدمت شو سیاه محشر آگاه
بر یک عالم رسید و بر گناه خویش ایمان شد

آن بسته شد پیر سید و رگوش ایال
چو خلق رب محمد از بر خاص گویان شد

تیر لبیک آن زمان کو جاهلیان
گر زنی ملعون بهر زمان قتل شد

بس سید محمد است علی تر سید حق
زر راه مقصد حل این کارت بسامان شد

مدتی شهر زنجیر بریم ... گوینده خطیب در مسجد اعظم که امیر حاج رنجان ...
دوم خلیفه الله ... با قدرتنامه ... شهر روم آمده بود در کمال فصاحت و بلاغت
منبر مسجد حرم همچو خلق کثرت یک کلمه آدم در آنجا مجتمع شده بودند مشکل ...
... گوش خاص و عام گردانیده من بعد فرغ نماز عصر اهل مکه وغیره بیوت
خود را معقل گردانیده و به بیرون که از طرف پادشاه که عمارت زنانه ساخته
شده که در مروه ... نماز خوانند کسی وقت مغرب و کسی عید آن در این شهر راست هم
... ساختند و منها شهریست عمده و مشحون از عمارات عالیه و اسواق متعالیه
... شهر مسجد خیف که بسیار کبیر و وسیع است در قرب ... واقع شده
... سند یست که در صحن آن ... است ...

ثبت شده در تفسیر آیت کریمه شهر رمضان الذی انزل لایة اکثر مفسرین نقل
آن برین کرده والا مشکوه بموجب احادیث صحیحه بیان فرموده اند بمعنی آیت مذکوره
بخوبی چسپان باشد والا نزول آن بجناب جناب سرور کائنات روح الامین
علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیتوتت در شهر منا نموده صبح
بعد ادای صلوة متوجه عرفات گشتند پیش و پس قریب استواء النهار در عرفات
داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السما مائل جانب مغرب گردید موذن در مسجد
نمره بانگ صلوة انظر بر کشید حاجیان از هر گوشه و کنار دران مسجد مجتمع گشته نماز
جماعه ظهر و عصر بیک اذان و دو اقامت ادا ساختند بعد دو ساعت بخوبی امام که امیر حاج است
بر قله کوه جبل الرحمة که مسجد مختصر مقام استادن پیغمبر است رسیده بر ناقه سوار گشته
شروع در خطبه و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات مشغول و مشغوف گردید و دستمال کلان و دو کس بر ناقه گرداگردش گرفته چون لبیک میگفت هر بار
دستمال را جنبش میدادند تا خلایق ببینند و ندای لبیک برکشند از نوای نعره
لبیک گویان زمین می لرزید و آسمان می ترقید القصه مضمون آیه کریمه یوم
ترونها تذهل کل مرضعة برای العین مشاهده میشد و مضمون این ابیات
حاضرین میدید ابیات مؤلف

یکی بیهوش و بیخود اوفتاده	یکی از چشم طوفان برگشاده
یکی برکرده ماتم مسودی	یکی برگفته جوی خون کشودی

برای خود و حاضرین و غائبین که ایشان دست ارادت داده بود دعا می نمودند
و یک امر دیگر سنت پیشوای اهل بیعت که از تاریخ آن موقت خبر داده است آن بود
که ما سال [illegible] تا فوق السماء ... ساختند که بحمد الله این بنده عاجز مستمند
بتوفیق ایزد منان و بعون افضال بی‌پایان او باین عطیه مرضیه بی روی بر افتخار
بر سمای گردید و باین سعادت عظمی رسید و هیچکس اینها را در دنیا معقب بلقب حاجی
نسازد و در صفات نباشد اینها بجز آنکسی نبواز دلست و چند سال بدین
نام منقضی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگردید
امید قوی است که دعای [illegible] حضرتین بدرجه اجابت رسیده باشد و چون امیر حاج
آفتاب زمانه تیز رفتار فلک دوار رو در زوال آورده ندای رحیل با یک گوش یکدیگر
رسانیدند و بر یک کمال سرعت و شتاب روانه مزدلفه که او را مشعر الحرام میگویند
[illegible] گردیده طرف که معظم است شدند و بعد شب تاریک در انتظار [illegible]
شده نماز مغرب [illegible] ساخته [illegible] رسیدند و چون صبح صادق دمید
نماز [illegible] گزاردند نماز صبح را خود خطیب خطبه مشتمل بر حمد [illegible]
و نعت رسول پاک صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و کیفیت قربانی با شرح
[illegible] که خلایق عموم الناس بجز طلبه [illegible] متوجه
[illegible] نشسته [illegible] خطبه [illegible] گردیدند و [illegible]
[illegible] بست [illegible] یک [illegible] گذرد که خواص و عوام [illegible] گشته

97

سعادت عظمی [illegible]
حیوان [illegible] بسبب چون [illegible]
[illegible] در زبان [illegible]
شعار [illegible]
[illegible] مشغول می باشند

[illegible]

لا اله الا الله ... زاغ کلی یافته گلگشت چمستان کن درم که محمد رسول الله است
... گردید ... این ابیات ... گشته قصیده و مدحیه در نعت ... [illegible]

ای صبا ... گلگشت ... برتر از ... [illegible] | در نگه ... ابروان ... لب برگشا
... سنبل ... [illegible] | جانم ... رحمی بکن لطفی نما
... سوی مدینه ... [illegible] | هر سکینه می‌روم سوی مزار مصطفی
... طبیب ... [illegible] | بر ندی فدا ... محبوب ... خدا
... [illegible] | اسری ... مجیدش ... [illegible]
... [illegible] | یک خادمش روح الامین دیگر بلال ... [illegible]
... [illegible] | ... تا کنون ... هر دو سرا
... مقتدای ... [illegible] | ... ای معدن صدق و صفا
... جهان ... [illegible] | ... خوش ... داد ... [illegible]
... [illegible] | ... قلم ... [illegible]
... [illegible] | ... سوختی پروانه سان ... [illegible]
... [illegible] | ... شافع یوم الجزا
تسلیم حق ... جان ... [illegible] | ای ذو الاحسان تو ای مقتدای صفا
... جهان ... [illegible] | ... شد عیان شیخ الشیوخ ... [illegible]
... گنده ... [illegible] | عالم ... گنده شد از بیرون مصطفا

[illegible]

99

زدی شهرت دارد کرده شد و درین منزل تقریباً نصف شب بوادی سرف که مزار
فایض الانوار سر علی جناب میمونه علیها و علی بعلها الصلوة والسلام من
الله الملک العلام رسیدیم از اتفاقات عجیبه آنکه آن روز هیچ طعام نخورده بودم
چون از خواب آنوقت بیدار شدم از غایت گرسنگی طاقتم طاق و [illegible] بود
بطلب نان پیش هر کس دویدم و بمطلب نرسیدم ناچار برای زیارت و تجدید عهد رفتم
و پیش تربت شریفه گدایانه ندا کرده گفتم کرای جده امجده من مهمان شما هستم چیزی خوردنی
عنایت فرمائید [illegible] از الطاف کریمانه خود شما آنگاه سلام کردم و فاتحه و اخلاص خوانده
ثوابش بروح پر فتوحش فرستادم آنگاه نشسته سر بر قبرش نهاده بودم از [illegible]
روانا برحق دو خوشه انگور تازه بدستم افتاده و حال آنکه آن ایام سرما بود و هیچ جا
انگور تازه میسر نبود بمجرد یافتادم و یکی از آن هر دو خوشه همون جا نشسته تناول نموده
از حجره بیرون شدم و یک دانه بهر یک تقسیم کردم و گفتم مثنوی

یافت مریم گر بهنگام شتا
میوه های جنت از فضل خدا

این کرامت در حیاتش بود و بس
بعد فوتش فضل نمود دست کس

بعد فوت زوج ختم المرسلین
رفته چندین قرن های دور بین

شد ز روی این کرامت یافتم
مایه صد گونه نعمت یافتم

چند از آن مقام روانه شده بامدادان بمنزل رسیدیم و چندین منازل طی نموده
میمون بمقام جحفه نزدیک گردیدیم [illegible] تمام بسر بردیم ولیکن از اهل قافله

100

حضرت وردی که بچه مشغول بودند برای تماشا مشغول گردیدند تا آنکه

تا مدتی دراز معامله عشق میان مرد و زن گشت و سبب و دشنام نوبت رسید به

ستم نمود و کشتی و شتابازی بجا میدید چنانکه خود حق تعالی نظر و وقت مجادله کردند

هیچ اثری پدید نگشت و تمیع جماعت نجفت زنی ... رشته سنگباری مشغول

گشتند و سنگباری خوب مشهور است و کسی از ایشان وقت را نیز چه از سنگباری

در شت مغیلان لرزانی اند ... ... برحمت و ران وادی خونخوا

گردید و روز قیامت رسید و در شیب جیش و تیقش گرفتار گردید و طفلان و زنان

بشنیده نخال گریه و زاری مشغول گشتند آنحضرت از معدن ... برحالت چند

عبرات حزب البحر را ... زموده دست بدعا برداشتند بعد ساعتی بروی خود مالیدند

و ... ... بیعت کرد از استماع آن زهره شیری ترقید پیش خود طلبیدند

بعد از استماع آواز حضرت سنگها نیز در دست خود ... گفتند و بیعت تام بخدمت شریف

حاضر شده بعد سلام علیک بپا افتاده و گفت که هرچه فرمائی برام حضرت فرمودند که

خود را سنگباری فتنه ساز ... حسب الامر ... بند شده به کسی ... داده ...

نمود طلبیده و بکمال شدت تمنای این ... کرد ... و آنحضرت بعد از ...

نمود و طلبداشته با آنکه تقریب ... ... خون بود و نیک ... گفتند و از

... ... گردیده غرق دریای وحدت ... بعد ساعتی گذشته بود که ...

... ... و معامله ... ... در میان نبود مثنوی

مشتاق روی او احوالی چه خواهد بود بیت هر که درین راه به تمنا رود به خود اندیشه گذر بی تمنا

رود به عرب [illegible] سلطان [illegible] مدینه [illegible] بسته اند [illegible] بغداد

روی در [illegible] رفیع که [illegible] مسعد است سکونت و زیارت [illegible] رشت و [illegible]

شش [illegible] وقت [illegible] شب [illegible] و صحاب [illegible] است سید [illegible] چون [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] کامیاب گشته یک ساعت صحبت داشته

سلسلهٔ [illegible] خود حضرت [illegible] پنج و یک تومان [illegible] و الحرق

عنایات و [illegible] بسیعه مذکور [illegible] ساختند و [illegible] اندیشه کرد

[illegible] فضل [illegible] گشت بعد قطع دو سه منازل [illegible]

[illegible] رسیدند و زیارت کرده [illegible] محمدی در حلقه [illegible]

محمدی حضرت شیخ [illegible] کرامات ایشان چون شمس [illegible]

مشهور و معروف است [illegible] گذشتند [illegible] الانوار ابن عم سید الابرار

علیه صلوات الله [illegible] حضرت ابو عبیده بن الحارث ابن عبد المطلب

رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بود و در وقت مراجعت به مدینه منوره

در [illegible] کرده [illegible] از دست [illegible] قبر شریف [illegible]

[illegible] ابوذر غفاری رضی الله عنه شهرت داده اند و این غلط محض است [illegible]

[illegible] میل مسافت از مدینه طیبه [illegible]

[illegible] میل از این مکان [illegible] است که [illegible]

۱۰۱

پیرون را قبه اش آید چو ناگه در نظر | از شکوه چشم صد طوفان اشک آید بدر
قبه کز نقش عرشش سعلی دایما | خوی خجلت ریزد زگوید تمام القمر
قبه در منصه تقدیر حق دکان | مسکن سیمرغ فردوس است اگر داری خبر
روز محشر زان برون آید کنایه بالعیا | از افتاب حشر بر ما سایبان سازد زبر
تو بگرد صحن جهان میگیر گذشتم زین سخن | هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر
سید عالم محمد مصطفی خیر الوری | شمس چرخ اصطفا و کم با زار گر
والضحی رمزیست از روی مزش بیگ | معنی و اللیل گیسوی سیاهش را اثر
از لعمرک طرفه تشریفی ز رحمن یافته | تاجی از انا فتحنا دشمنان را دو سر
دوستانش را نوبابی خرم خندن تبشر | دشمنانرا سرنگون بینی روان سوی سقر
نصل من ربنا بدا علی هذا النبی | سال و ماه و روز و شب بی مرتضی مم سحر
پیرو اینک علی با کلمه دل احمدی | تا شود از سود سودای زیارت بهره ور

چون سجده بر ضمیر د... وارد و خیره چرخ نابنجار بآن مجبول و مطبوع است که چون جمع
بعیش و کامرانی مشغول شوند سنگباری تفرقه ترحم ... عیش وقت ... پردازد
تفصیل این حال و تبیین این مقال بر این منوال است که چون از منزلی که تشریف نظر ... ده
کوچ شده در منزلی که سه فرسنگ از انجا مدینه منوره بود روز دو ... تمام روز بکیرت
گذشت روز دیگر از انجا وقت ظهر کوچ نموده وارد منزل مقصود شده و هر یک بسامان گاه
خود رفتند چون بلبل غزل خوان بوده و طبیعت سرحد تا ... جناب

۱۰۳

تعلق و اشتیاقی باشد در آن حالت بر طلبات ... و در این وقت با تجسس ...
تفاوت ... خدمت و ... مغرب ... جواد شده ...
... سلام کرد و ... شنید
... دست ... عرض ... قلعه ...
... سلطان ... خود
... از ... داد ... راست ...
آن شب ... مغربیان که ... و ... از زر ...
... برده ... خدمت ... تنگ و ... حرم قبه باید ...
... احسان خویش باید پنداشت

مثنوی

بس نیکی تو ... مغربی است — پر از گوهر و دُرّ هم مغزلی است
بمغرب نمایان گر شود آفتاب — ولی مشرقش ... ماند ...
جهان را فراش عالم ازو راست — همه ملکش معدن گوهر است
... چو این مژده زودی شنید — از آن دست بردار شد آن سعید
روان رفت تا گر گروه ... — بلشکر یکی بانگ زد آن نژند
... بانگ آن جمله جمع آمدند — چو پروانه گرد شمع ...
شد از برکت سید کائنات — علیه السلام و علیه الصلوات
هم از برکت آنکه ... — ... جوی ... کاسه ...

... تشنگی ...	تو ز لطف و کرم ...
... شد و دوست نزدیک است	...

قصه کوتاه وقت عصر بود کم اجری ... دست ...

نجات یافته آخر مغرب که وقت غیبوبت شفق است در ذو الحلیفه رسیدیم ساعتی

... قضای ... واقع شد بالاخری ... روانه شد

۱۰۴

[illegible]

آمد چنانکه تا دو ساعت بخوبی مراقب نشسته می ماندند و احیانا تا بعضی اشخاص خواص را
با خود باین کرامت اختصاص می بخشیدند چند بار راقم را همراهی ... شد میفرمودند
بل حفظ آنکه جسد شریف نبوی از بسکه نیک سید مراقب می نشستند و در هر فاصله همین
تفاوت پایانی داشت و کمتر بالاشتشن میشد گو که محجاب بود و قبول نمود و بعد
بیست و پنجم از لشکر سرما بر سر ما تاخت و از دست تطاول و تعدی فرو سلطان
مغفور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت تا آسمان برات عیش و نشاط کسر و تا
یخ نوشت غربا در کنج گول خزیدند و اغنیا در حصار تنعم و مور آرمیدند
آفتاب درخشند و شهابان مجوسان آتش می افروختند
... کلمه ... ... سرما نشید ... بستند دست بسته شدند و حیران و عاجز و نقد ...
... گاه گاهان بی بهری مینمودند چون کاکل مهوشان پریشان احوال ...
عاملیان باز در رسوم آن مهوشی و خون گرمی در کار شاه و مردم ... **مثنوی**

جهان افسرده چون طبع لئیمان
هوا شد اشک ریز چون یتیمان

ز دست با صد جهد بهم گرد
شده یکبار روی باغ مانند زرد

زره پوشید آب از جنگ سرما
نقط در لرزه بود از جنگ سرما

ز دست دستبرد برد بی تبسل
خزیدی شمع در دامان قندیل

هوا اسکندر چون کافور باری
جهان شد سرد از کافور خواری

چو گرما پیر شد سرما جوان شد
بهار آخر شد و فصل خزان شد

چشمک بچرخ تا رسید گرد و غبار دشمنان | تا شد زن وا غبار سینهای عاشقان
ماه روی کز عشق سر بسر تو راست از وی انجمن | خبرت شیرین او زبس است از وی الامان
گاه یوسف را ز ناخوش پدر در افگند | گر زلیخا با وصل او نباید شادمان
اتفاق یک دو کس گر زو جملی یافتند | مهرهای شان بشش در افگند او بیگمان
یک دو کس با گردش شادان بخوم ملعنت | سنگهای درد و غم بارید بر آن از بر گلان
چاره باید ساختن ناچار باید ساختن | سر نهادستم بتقدیر خداوند جهان
ای بلی برخیز با احمد بسوی کم [illegible] | زان درد دی خون بخود پیچد [illegible]

اکنون وقت آن رسید که قصیده نعتیه که او کر [illegible] خامه مؤلف این نامه کرامت شمامه است
آویزه گوش مستمعان ساخته سر در و محظوظ نمایم دگوهر آبدار آفرین و جواهر زواهر
تحسین بانه گوشه دامن ربایم **ابیات نظم**

گرفت ملک دلم شاه غم بآسانی | به فوج بی سر و سامانی و پریشانی
متاع صبر و شکیبم ز و بغارت رفت | چو از سموم خزانی بهار بستانی
[illegible] چون گل تا مرجه و تم | چو غنچه خون جگر میخورم پنهانی
[illegible] کند انشاد و بلبل صبحم | ز هر شبها سوقع غزل خوانی
[illegible] مساس میشود [illegible] | اگر بدیده کشم سرمه صفاهانی
ز [illegible] دیده من کاب و رنگ گریه ز و تبسم | نگند خاک لب معدن بدخشانی
[illegible] | که خفتگان عدم را ز خواب خیزانی

حمد بی کون و مکان خواجهٔ بی تاج و سریر
مجلس قم و دنی وانس و دنی
محل عهد به خشان عظیم وصفت عمیم
... ختام و ختام انبیین است
بوصل اول زد و فرع آخر جمله آخر
... نبیا و رسل ذات او بود افضل
تا که کون و مکان ذات تو بود ...
... رشک باغ ابراهیم
دم ظهور تو گشته ... نمود ...
شکست دین مبین تو پشت بدعت و ...
ز آب صافی دین پاک کرد یکباره
ز نور عدل تو بنیاد ظلم شد برباد
ببوده ماهی و دو قمر چه سمندر را
ساز عزم سوی قصر جاهش ای ...
... است و ... این سخن ...
... چو شعله طور ... آتش آنجا است
... اورنگ می پرند ...

محمد حشر ... صی و حانی
کحیل سرمهٔ مازاغ ... بانی
حلاوت قرب ... رحمانی
کرشمت ... بخشد ...
چه ... که ... تو ثانی
چو ... نوع انسانی
جهان چو دیده و آدم بود ... انسانی
لب شفاعت اگر ... حشر ...
... آدم چو صفت ...
ز ... جهات جهان ...
... زمین ...
چو ظلمت شب داج ... شود ...
... عدل تو ...
ز ... کمال ...
شوند ... تو ...
شود ... کند ...
... و معدن ...

ز دست زخم اگر دست من نگیری … بشدی ز بکن پای مانند کمسانی

بجق عظمت آن ذو الجلالی که کرام … که داشت ملک رسالت بنات زنانی

با نبیا و رسل آنکه محو فرمود نام … زلوح کون و مکان حرف که همیانی

بصدق صاحب غار و بعدل حق عمر … بحکم جامع آیات تمامی قرآنی

بشاه حیدر کرار و فاتح کفار … که یافت رونق از و گشتن مسلمانی

بآن دو گوهر یکتا که تو کمالی شان … مدام روح امین کرده مهد جنبانی

بآب دیده خیر النساء که چشمه نش … شدند ز شرم بحر تو رشک عمانی

که ساز از کرمت جمله مقصدم حاصل … منه بسینه من داغ یاس و حرمانی

همیشه تا چمن بلبلان بفصل بهار … همی کنند غزلخوانی و گل افشانی

چمن چمن گل صلوات بر تو باد نثار … بر آل و صحب تو هم زریاض یزدانی

بعد دو روایت این بود که حضرت در روز جمعه سه روز تجهیز سفر و تدبیر آنچه لایحتاج ضروری نموده بیست و نهم ماه ذیقعده از مدینه منوره کوچ تا قافله فرموده در منزل ذو الحلیفه که میقات اهل مدینه است اقامت فرمودند شب همانجا بوقت نموده احرام بسته بیشتر روانه گشتند ضعفا و مرضی که بسبب شدت سرما از حرام مضر بودند احرام این احرام بر حجفه که میقات اهل شام است موقوف داشتند چنانچه بعد دو روز آن میقات باقیه نذرگان حرم بستند الغرض بعد طی یازده منزل بود و بمقام در بطن ابراهیم بیست ... سفیر ... رسیدند و در خانهای خود با سکونت گزیدند و مضمون از ...

109

در جوشش جمعه هر یکی می نالید مضمون این اشعار آبدار نامه نگار بنده و منکه میسرایند غزل

وداع ای کعبه اینک آمده یوم الفراق | از فراق تو مرا طاقت بسی گشته طاق
دلفگار و سوگوار و بیقرار و سوخته | بیتو گردیدیم و آمد بدر رویم در محاق
چشم من شد ابر ریز و سینه‌ام شد آه خیز | وان دل شوریده‌ام گشته کباب از احتراق
میروم از کوی تو گریان و نالان و حزین | داغ تو با مهر و نشان بر سینه تا یوم التلاق
گر روم لیکن کنم روی توجه سوی تو | در نماز و در دعا با از نیاز و اشتیاق
سجده تو چشم عالم تو دوران چو مردمی | ای سیه پوش عرب ای قبله شام و عراق
میرود اکنون علی با احمد از حکم قضا | الوداع ای جان جانان بنده یوم الفراق

بعد از ختم طواف از باب الوداع بیرون شده بر اشتران سوار گردیده همه شب
راه رفته صبحگاهان بجده رسیده و از آنجا لنگر زده به بندر جده قیام ورزیده شش
روز دران مقام نموده روز هفتم بر کشتی سوار شده هفت روز سیر بحر نموده به بندر مخا
رسیدیم مقدار یازده روز آنجا مقام مانده بعده از آنجا به مرکب نشسته بعد دو روز
چهارده روز بحول الله و قوته در جزیره بمبئی داخل گردیدیم فاما از مخا تا جزیره مذکور
بسبب تند رفتاری لیالی و ایام سیاه دل و بدست گریبان و بخدل و ابتلا بود و
دریا مانند سیستان جوش و خروش مینمود هیچکس دمی نیاسود و شب با اختر شماری و
روز به بیقراری بسر میگشت و بحکم ان مع العسر یسرا مرکب سید السجاد بدین ا... جمیع راکبان
بجزیره بمبئی رسید مانند ایشان و بجانان جزیره مذکور مشتاق انکه میگفتند که جازی

بلکه زیدا قامت درنده مرده از ملاقات فیض آیات خود مریدان و دوستان را باحسن وجوه بنواختند و دیرین مدت مجلس وعظ و تذکیر و محفل پند و نصایح دلپذیر بخوبی بیاراستند و رشحه هدایت و ارشاد آن گروه دین پژوه را از دخته منهج مستقیم و سبیل دین قویم رهبری ساختند

دو سه در بندر کلکته ماندند | پس آنگه آیت هجرت بخواندند
نموده چند کشتی را کرایه | شدند این بچه کشتی بود و آیه
در آغوشش که دمه چون نشستند | کمرهاے عزیمت سخت بستند
دران اسباب خود را بار کرده | خدای خویشتن را یار کرده
فلک بوده است آن دریای ذخار | هلال آسا دران کشتی پدیدار
فلک را یک هلال او را هزاران | چو انجم هریکے کشتی سواران
مه نو را پر از انجم کرده است | چه دیدن کس بعمری هم شنیده است
بیک کشتی امیر المومنین بود | همه اهل بیت وے هادی دین بود
شدند آن ماه ها چون مهر تابان | ز شرق جانب مغرب شتابان
چو تا شش ماه منزلها بریدند | پس از شش ماه در موطن رسیدند
درین شش ماه گر جنبش گر آرام | همی دیدند هر یک کام ناکام
امیر المومنین در مسکن آمد | تو گوئی جانش رفته در تن آمد
ز روشنگی شب شد صبح روشن | جهان یکبار شد همرنگ گلشن
بسر آمد خزان زندگانی | بهار آمد به بخت کامرانی

بعد عرض سلام مسنون و تقدیم تعظیمات و تکریمات و آداب و اخلاص عقیدت سمات
معروض می‌دارد الحمدلله که این فقیر و تمام قافله بخیریت و عافیت تمام در مکهٔ معظمه آخر ماه شعبان
وقت تحریر این بلده آمدیم هستیم و بعد حج و عید زیارت مدینه منوره داریم انشاءالله تعالی
بعنایت خود حج مبرور و زیارت مقبول نصیب فرماید امیدوار ادعیهٔ وافیه هستم که آنجناب
هستم بفضل الله تعالی درین سفر سعادت اثر بشارات و عنایات عدیده رفیعه از درگاه
حضرت رحمان جل شانه این فقیر یافته است پاره از آن که ما به وقت ضبط آن به تحریر
میسر است بنابر تفریح خاطر اقدس آنجناب و سایر برادران مومنین که باسعد ایشان
عرضه میدارد درین عرصه هم بفضل نعمت او تعالی است که صورتی از صور شکر است و
از طرف این موهبه بناء بر اینست که از برکت جناب عالی این جنس عنایات بر حال فقیر ابتداءً
تازه شده و به تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده و ممتاز نموده . به فضل او
تعالی نوبت به اینچنین معاملات رسیده و امیدواری ادعیهٔ وافیه علی الدوام است
که حق تعالی به مقصد علی و مطلب اسنی رساند و هدایت و رحمت زیادت گرداند
بنابر شمول این گروه اکثر روزها هنگام آشنا هست که در تهیهٔ اسباب روانگی از
خود بودم و مشاغل کثیره بداد و ستد و غیره بسیار رو بکار رسانید تا که از صبح تا
به نیم شب میرسید درین ایام شبی همچنین کاری در خانهٔ خود مشغول بودم و مکان
[illegible] به تردد برادران مومنین با امداد و امانت و [illegible]
بود در آن مکان بودم که روحانیت آن مکان ظهور رسید [illegible]

[illegible]

چنان مفهوم گشت که کشتی فلانی ازین کشتیها غرق خواهد شد و در آن کشتی از اسباب
مردم بار شده بود و برای این فقیر کشتی دیگر غیر آن معین شده دانستم که اگر تقصیری خواهم
بود پس من هم بوجهی هر چند تخفیف شده باشد در آن تقصیر شاملم تا [illegible] سواری خود
در آن کشتی نمودم و جناب غیب ارشاد شد که حال آن از غرق نخواهم کرد و شکر الهی بجا
کرده و بطور معین گشته بود که داشتم الحمد لله که بسلامت و حفاظت جهاز رسید و بعد از
کلکته روانه شده و بدریای شور رسیدیم و تا از دریای شور [illegible] منقطع گردیم و [illegible]
شهر [illegible] جنت با شوکت و دبدبه و طمطراق که حق تعالی در اعطا فرموده بود [illegible]
گشته با فقیر [illegible] در مقابله و مواجه استاد الفقرا یاد نیست تا این قدر تعلق کرد [illegible]
در بیعت خود میمود و درخواست بسیار کرد که بجای تضرع و انکساری پیش آورد
شود چونکه [illegible] که اینقدر شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت [illegible]
آن متعجب شدم [illegible] خیال مشاهده حضرت ذو الجلال هم جلشانه متصل بود [illegible]
غیبی [illegible] از آن [illegible] نمود چون بیعتش ندیدم و درخواست او معلوم کردم عجب
[illegible] آن نمودم در جواب آن گفتم که من [illegible]
[illegible] هرگز بسوی تو التجا نخواهم برد بلکه
تو و من [illegible] همه بدست قدرت مالک خود [illegible]
[illegible] عظمت و کبریای حضرت حق جلت عظمته بیان نمودم آن [illegible]
[illegible] معلوم میشد و آن وقت که جهاز [illegible]

۱۰۳

[illegible]

بهتر دری بود که چند روز قبل خصوصاً از زمان [illegible] بسبب غیبوبت نقطه حق بعضی

[illegible] سیاه و در فرزند دران خود رسته بود و در شب جمعه که [illegible] آمده و آن زمزمه [illegible]

سید مرحوم و ندیشه آن بود که با او [illegible] و [illegible] ملاقات با شند و مسموع شده بود

که بعضی [illegible] تحف و صدق بر مسافران بیرون میکنند و بشارت میمایند انتهی

بیت

موجب خلجان خاطر گشته بود و ملاقات جمیعات در حال مرجّو و مرغوب بسیار شد

بود و در ورود آمدن زن جهاز قرعه و نامه جهت سید بود که از بارگاه ربی نیاز معشوق ازم

او و همین جشنامه بشارتی یافتم باین مضمون که تو بعدن برو و ببندر انتظار ما

بیرون باکن و در این بشارت بر چند اهل قافله که در آن جهاز بود و در همه تنها کی که جمیعت

اقربا بود حق این عاجز زیاد از دیگران و در این بشارت فهمیده میشد صباح جمعه که

بزورق سوار شده منتقل گردیدن بکناره سید بعد و چند رکعت نفل نماز

در مسجد لب جابت زان بود متوجه بود و مژده با سید یکی از جانب غیب الهی

کسانیکه همره نفیر بودند عنایت خاصه بطوری متوجه شد که آنرا بیو شانیدن خلعتها

تاخیره که مخصوص دی و رضای را فره است تعبیر توان کرد و این حقیقت مشاهده فقیر

بتفصیل میشد و رستی تدریجاً از همراهان تاج که در آن جهاز سوار بودند بعد

ایام ورود این جهاز که اهل قافله در تهاجر و ندیدن بعد تمام مبایعات بدست فقیر

متوجه شده که مضمون بخشش و غفران بود همه اینها مفهوم میگشت بسابق از این

[illegible] بر زبان فقیر جاری شده بود که مضمونش این بود که این و یاردمانک جوار

١١٢

115

... در ... را ... بود و ... با این فقیر میبود و در خواست دعا میکرد
... جهت ... وقت ... که ... میشد که او ...
سعادات ... معلوم میشد تا که در ...
شد که هر که احسان ... خواهد کرد بسبب ... که ... آنها خواهی بود همه را بخشید
رجوع که حجاز ... رسید و ... مردم فقیر غسل مینمود و چندی از لقا
غسل میداد و ... و اعانت در آن کار میکردند مغفرت ... درجه ... این عمل
نموده معلوم شد که همه آمرزیده شده‌اند بعد که وقت ... رسید ...
... این معنی در ... [illegible]
... سعادت دخول در مکه معظمه
... راه ... حالتی عجیب ...
... واقعه و ... [illegible]
جلوه‌گر ... مشاهده ... بود ...
... شده بود که ... [illegible]
... عجیب ... آسان شد که مردم ... [illegible]
... دست ... و ... [illegible]
... عجیب بشارت ... پیش آمد ... [illegible]
... کمال عنایت و رحمت ... خصوصیتی ... [illegible]

جزئیه وادعیه نبیلهٔ آنجناب است و آینده ما ترقیات برکت ادعیات زاکیات ایشان

در جای واثق است که دعاها از مودة باشند و فقیر و تمام معتقدین مخلصین در اکثر

اوقات متبرکه دعاها بکنند الله تعالیٰ اجابت فرماید انه علی کل شیٔ قدیر و

بالاجابت جدیر زیاده بجز ادب چه عرض نماید والسلام والاکرام و آخر بشارات

رفیست که لفظ پارهٔ سند درجای هو یعنی از جنس مبالغه می شود محو آن منظور گردید

مناسبت از محو آنکه این فی الواقع پاره است معلوم گشت والله تعالیٰ اعلم بکیفیات

الامور و عاقبتها در بیان بهشت آرای سلطان الاولیا والمتقین

امام المحدثین قدوة اهل تمیز حضرت شاه عبدالعزیز علیه الرحمة والرضوان

چه نوشش و نیشش با هم آمیزند — بعالم عشرت و غم آمیزند

بیاران گرچه رنگ آمیز باشد — بخواهش دشنهٔ خونریز باشد

اگرچه روز باشد روشنی زار — شب او را می نماید تیره و تار

برین گفتار اینک شاهد آرم — بگوشش دل شنو کان می نگارم

که ناگه از قضای ایزد پاک — خجسته وارث سلطان لولاک

امام جن و انس شیخ آفاق — بعشق الله جنت از ما سوی طاق

چو غمهای دین او را سپردند — ازان عبدالعزیزش نام کردند

چو تنگ آمد ازین زندان فانی — رخ آورده بملک جاودانی

سوی خلد برین منزل گزین شد — بفردوس آمد و مسند نشین شد

هجرت از دار الحرب بدار الاسلام و جهاد با کفره لیام و ارتفاع اعلام اسلام و اشاعت
اظهار دین پیغمبر علیه السلام در هر مواطن و مقام و در جذر قلب آن زبدة الکرام مخمر
و مجبول بوده بود در وجوب این نیت عظمی در کشت زار طبیعت مستتر و مختفی می بود در اوان
که سنین عمر شریف باربعین رسیده بحکم مفهوم آیه کریمه و لما بلغ اشده و بلغ اربعین
سنة الایة بگلبن احسان و اوراق شجره طیبه که موصوف باصلها ثابت و فرعها
فی السماء باحسن وجوه سرسبز و ریشه مستعد ثمر آوری گردید بموجب آنکه مصرعه عشق
و مشک را نتوان نهفتن تا دو سال کامل در تجهیز جیوش و ابتیاع آلات حرب مثل
تیر و تفنگ و گردآوری رفقا و جهای نام و ننگ مستعد و سرگرم بودند و درین
مدت مسطوره اکثر از زبان فیض ترجمان ارشاد میکردند که تعداد اصحاب بدر رضوان
الله علیهم اجمعین یاران صادق و دوستان موافق یکجا شوند ظهور این امور از
قوت بفعل آید و این شاهد غیبی از جلباب احتجاب و اختفا رو نماید و درین مدت
مسطور صبح و شام علی الدوام بهر منزل و مقام پیش هر کرام و لیام وعظ و تذکیر در
فضائل هجرت جهاد آن حضرت و خلفا راشدان بیان میکردند و حفظ تجمیع احبار
و اخلار که قبل ازین در مکه مستعد و مشغول عقبه اولی که در منا واقع است و در حدیبیه
که در راه جده که بیعة الرضوان از صحابه کرام در آن مقام بوقوع انجامید بیعت جهاد
نموده بودند فدا رسال [illegible] چنانچه بعضی از ینها در بریلی و بعضی در آشنا راه هجرت
در قافله سید المجاهدین رسیده ذخیره امروز و ثواب آخرت گشتند و چون خاطر دربا

۱۱۷

[illegible marginal notes]

سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
تمت تمت

سر هر بیت این قصیده نگر | که حروف هجاست با ترتیب

هست در مدح آنکه از فیضش | بر و بحر و سحاب یافت نصیب

ای ز عشقت آتشی افتاده در هر سینه‌ها | لطف کن بر عاشقان از مهر و بر فرخ بنما

بوی زلفت از صبا چون در رسد پیچان بسان | از نخیر آهوانش جمله مانند از چرا

پیر من عشق است من او را مرید صادقم | بر چه او گوید بجان آریم بی چون و چرا

تیره و تار است بی تو عالم اندر چشم من | از رخت عالم منور ساز ای بدر الدجی

ثروت و سیم و [illegible] در دنیا باختن | خویشتن را سوختن هم داشتن خوف و رجا

جان و دل بردی ز من صبر و توانایی [illegible] | ذره‌ای لطفت ندیدم چیست این جور و جفا

چیست این ناز و عتاب و چیست این جور و ستم | چیست این بی رحمی تو چیست این مکر و دغا

حاصل عمرم ز عشقت چیست دائم سوختن | از خدا شرمی بکن رحمی بحال من نما

خوف و بیم و باک کم از کس ندارم کنون | میروم نالان بدرگاه امیر باصفا

داور دوران وزیر الدوله دریا کرم | ناظم نظم امارت ناشر جود و سخا

ذو المعالی و المفاخر معدن فیض اتم | ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا

راست گفتار است هم دانش ز دین است و تمیز | نیک کردار است و ذاتش منبع رادی و صفا

زبدهٔ ارباب فضل و صاحب علم و عمل | حامی دین و دول هم دفتر مدحش [illegible]

ژنده پوشان قناعت را قوامش تکیه‌گاه | برگ ساز بی نوایان مرحبا صد مرحبا

ساعی اندر کار رتق و ساعی اندر و بند | دست او دریای جود و ابر دستش کان عطا

۱۱۸

همت من پست باشد زینه جرش بلند		باز دیگر دیم بر دارم کنون دست دعا
لازم ادعای کار اقبال و دولت بود دوام		لازم اعداش باد آمحنت و رنج و بکا
یا الهی این دعایم را اجابت کن قرین		بالنبی المصطفی قد تم هذا المدعا

در چون در سال این هجو بر که عبارت از مخزن احمدیست قصیده در مدح نواب مستطاب که بعنوان همایونش این عروس سیاه آرایش و پیرایش یافته یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح تعبیه کرده شد در آخر کتاب هم یک قصیده همچنین بمدح آن جناب فیض مآب مندرج کرده آید تا اول باخر نسبت دارد **نظم**

شکر صد که ز فیض باری		کرد این چرخ سعی نس یاری
که چهل ساله احوال امام		مرتسم گشت با آیین تمام
قلم از نخبه بخود در بالید		که سرش تا قلم لوح رسید
محبره کم چشمه آب حیوانست		بلکه تسنیم ریاض رضوانست
صفحه اش جمله خیابان بهشت		سطره سطرش گل و ریحان بهشت
چونکه پیرایه انجام گرفت		مخزن احمدیش نام گرفت
سال تاریخ چو جستم ز سروش		این چنین مژده رسانید بگوش
که کنم بر تو من این راز عیان		هان بگو این چمن باغ جنان
دبیرش محمد جانداز شاه		سر تاریخ القلم جم سیادت پناه
بپاس شاه زده از فضل قیوم		مخزن احمدی شده مرقوم

119

محمد علیجان بهادر صولت جنگ

تمام شد

کاتب الحروف کمترین محمد علی اکبرآبادی